

## چهار متن کهن از زیدیان نخستین\*

ماهر جزّار

سید علی موسوی نژاد

اشاره:

در مطالعات ادیان و مذاهب، نخستین منابع و قدیمی‌ترین اسناد اهمیت ویژه‌ای دارند. در خصوص مذهب زیدیه نیز که پیدایش و تکوین آن به قرن دوم هجری باز می‌گردد، اسناد و منابعی که به این مقطع (قرن دوم) باز می‌گردد، از نهایت اهمیت برخوردار است. دکتر ماهر جزّار استاد دانشگاه آمریکایی بیروت که پیش از این با برخی از تحقیقات ارزشمند او، از جمله تحقیق تحلیلی و مفصل کتاب اخبار فحّ نوشته‌ احمد بن سهل رازی (د. ۳۱۵ هجری) آشنا بودیم، در مقاله‌ای به بررسی و تجزیه و تحلیل چهار نامه کهن از نخستین رهبران زیدیه پرداخته که تاریخ هر چهار نامه به نیمه دوم قرن دوم هجری باز می‌گردد. اهمیت بررسی این متون از آنجا ناشی می‌شود که در آنها به نکات ارزشمندی اشاره شده که بر اعتقادات و نگرش زیدیه در آن دوران روشنی می‌افکند. همچنین ندرت اسناد و منابع تاریخی‌ای که زمان تدوین آن به این مقطع از تاریخ زیدیه بازگردد، به این متون اهمیت مضاعفی می‌بخشد، به ویژه از آن رو که زیدیان در آن مقطع بیشتر به دنبال قیام و مبارزات سیاسی بودند و کمتر به تدوین آثار توجه داشتند.

\* این مقاله ترجمه‌ای است از: أربع رسائل زیدیه مبکّرة منشور شده در یادنامه احسان عباس با نام فی محراب المعرفة (صص ۲۶۷-۳۰۴)، بیروت، دار الغرب الإسلامی، ۱۹۹۷.

این چهار نامه عبارتند از:

۱. نامه‌ای که ابراهیم بن ابی‌یحیی از طرف یحیی بن عبدالله بن حسن مثنا، برادر محمد نفس زکیه، خطاب به ابومحمد حضرمی در مصر نوشته و ادريس بن عبدالله، برادر یحیی، آن را باخود به مصر برده است. می‌دانیم که یحیی و ادريس هر دو از رهبران و امامان زیدیه بودند که در دوره هادی و هارون عباسی دست به قیام و مبارزه زدند. ادريس در سال ۱۷۲ هجری، موفق به تشکیل اولین دولت پایدار زیدیه در مغرب عربی شد.

۲. نامه‌ای که ادريس بن عبدالله به قبیله‌های «بربر» در هنگام اقامت در افریقیه (در تونس کنونی) نوشته است.

۳. نامه ادريس بن عبدالله به مردم مصر.

۴. نامه یحیی بن عبدالله به هارون الرشید در جواب امان‌نامه‌ای که هارون به او عرضه کرد.

دکتر ماهر جرّار در این مقاله با بهره‌گیری از روش علمی در بررسی متون، به نوبه خود الگویی علمی را در تجزیه و تحلیل متون تاریخی ارائه می‌کند که می‌تواند برای پژوهشگران راهگشا باشد. وی پس از بررسی این نامه‌ها، متن آنها را نیز با استفاده از منابع کهن به عنوان اسنادی تاریخی، ضمیمه کرده است. با سپاس از دکتر جرّار که اجازه ترجمه این اثر را به فصلنامه دادند، برگردان این مقاله را همراه با تعلیقات توضیحی و نسخه‌شناسنامه مترجم محترم تقدیم می‌نماییم.

منبع متون مورد نظر، کتابی است تاریخی از زیدیه که به ربع اول قرن چهارم هجری باز می‌گردد. نام این کتاب *أخبار فحّ و خبر یحیی بن عبدالله*، و مؤلف آن احمد بن سهل رازی است. تنها اطلاع ما از این شخص، همین است که او مؤلف این کتاب است. این کتاب در کتابخانه‌های یمن به دور از دسترس و تقریباً ناشناخته باقی مانده بود<sup>۱</sup> تا اینکه اخیراً نسخه‌ای کهن از این کتاب در میان نسخه‌های در حال فهرست‌نویسی کتابخانه برلین یافت شد. من پیش از این در مقاله‌ای به بررسی محتویات این کتاب و معرفی منابع و سندهای آن پرداخته<sup>۲</sup> و نسخه‌های خطی آن را پس از جمع‌آوری، تصحیح و منتشر نموده‌ام.<sup>۳</sup>

۱. این کتاب علاوه بر تحقیق استاد ماهر جرّار که در سال ۱۹۹۵ در بیروت منتشر شد، در سال ۲۰۰۰ میلادی بر اساس دو نسخه یمنی در صعده یمن نیز منتشر شده است. رک: *تراث الیبدیه*، ص ۷۲. (مترجم)

2. M. Jarar, "Some Lights on an Early Zaydite Manuscript: Akhhdar Fakhkh wa-Khabar Ykya b.'Abdallah", in: *Asiatische Studien* 47 (1993), PP. 279-297.

۳. منتشر شده توسط: دار الغرب الإسلامی، بیروت.

این کتاب همانگونه که از عنوان آن برمی آید، به گزارش نبردی می پردازد که در سرزمین فحّ در نزدیکی مکه اتفاق افتاده و سرنوشت ادریس و یحیی دو فرزند عبدالله را پی گرفته است. نبرد فحّ در ذیقعده و ذیحجه ۱۶۹ میان علویان و عباسیان اتفاق افتاد و به شکست علویان منجر شد. این کتاب به نقل از منابع تاریخی زیدی و غیر زیدی که امروزه در شمار منابع مفقود هستند، در این زمینه اطلاعات مهم و جدیدی را ارائه می کند.

أخبار فحّ قدیمی ترین منبع این نامه ها است. و گر نه علامه زیدی حُمید بن احمد محلی (-۶۵۴)<sup>۱</sup> در کتاب خود الحقائق الوردیة برخی از این نامه ها را بدون تصریح به منبع آنها نقل کرده است. البته می دانیم که قدیمی ترین نسخه کتاب أخبار فحّ به خط علامه محلی است، پس او آشنایی کاملی با این کتاب داشته است. منبع دوم کتاب المصایح تألیف ابوالعباس حسنی احمد بن ابراهیم<sup>۲</sup> (-۳۵۲)<sup>۳</sup> است که منبع منحصر به فرد یکی از چهار نامه است.<sup>۴</sup> کتاب المصایح تاکنون مخطوط باقی مانده<sup>۵</sup> در حالی که تصویری از کتاب الحقائق الوردیة از روی نسخه ای جدید و یمنی منتشر شده است.<sup>۶</sup> استاد ویلفرد مادلونگ نیز بخشی از این کتاب را که به شرح حال های امامان دیلم اختصاص دارد و شامل دو نامه از چهار نامه مورد نظر ما نیز می شود منتشر کرده است.<sup>۷</sup> دو نامه نیز در کتاب الشافی تألیف منصور عبدالله بن حمزه (-۶۱۴)<sup>۸</sup> یافت می شود که با توجه به سندهایی که مؤلف ذکر کرده به نظر می رسد منبع آن، کتاب أخبار فحّ باشد.

۱. حمید بن احمد محلی متولد ۵۸۲ و متوفای دوم رمضان ۶۵۲ هجری قمری است. تاریخ کشته شدن او در سال ۶۵۲ در میدان نبرد در منابع معتبر و متعددی ذکر شده است، رک: طبقات الزیدیه الکرّی، ج ۱، ص ۴۲۳؛ مطلع البدور و مجمع البحور، ج ۲، ص ۲۵۰؛ أعلام المؤلفین الزیدیه، ص ۴۰۷. (مترجم)
۲. در منابع زیدیه همچون التحف شرح اللف و أعلام المؤلفین الزیدیه، وفات ابوالعباس حسنی سال ۳۵۳ ذکر شده است (مترجم).
۳. برای شرح حال او رک: مصادر تاریخ الیمن، تألیف أبیمن فؤاد سیّد، ص ۸۴.
۴. همانگونه که دکتر ماهر حرّار واقف بوده و بعداً در ادامه همین مقاله نیز اشاره خواهند کرد، آنچه در اینجا منبع آن کتاب المصایح نوشته ابوالعباس حسنی دانسته شده در حقیقت در تمة المصایح آمده که به وسیله ابوالحسن علی بن بلال آملی تألیف شده است. رک: المصایح، صص ۵۰۷-۵۱۰. (مترجم)
۵. در سال های اخیر این کتاب در کشور یمن به همت مؤسسه فرهنگی امام زید بن علی (ع) در ۶۷۲ صفحه منتشر شده و در دسترس همگان قرار گرفته است. رک: تراث الزیدیه، ص ۱۷۶. در منابع زیدیه همچون التحف شرح اللف و أعلام المؤلفین الزیدیه، وفات ابوالعباس حسنی سال ۳۵۳ ذکر شده است. (مترجم)
۶. در سال ۲۰۰۲ در یمن، چاپ جدید و حروف چینی شده ای از کتاب الحقائق الوردیه منتشر شده است. رک: تراث الزیدیه، ص ۱۲۳. (مترجم)
۷. أخبار أئمة الزیدیه فی طبرستان و دیلمان و جیلان.
۸. در مورد او رک: الأعلام، زرکلی، ج ۴، ص ۸۷.

همه این نامه‌ها به یک مقطع زمانی، یعنی دهه‌های هفتم و هشتم قرن دوم هجری بازمی‌گردد. در این مقطع، یحیی و ادريس فرزندان عبدالله بن حسن مثنی‌پس از نبرد فح، موفق به فرار و اختفا و به دنبال آن طرح مجدد دعوت خود شدند. ادريس پس از بازگشت خود و برادرش از حبشه، توانست به شمال آفریقا رفته، در آنجا دولت ادريسيان را تأسيس نمايد. اين در حالی بود که یحیی پس از سفری طولانی و طاقت فرسا در دیلم ظهور کرد و برای مدت کوتاهی در سال ۱۷۵/۷۹۱ با او بیعت شد، ولی بعدها امان‌نامه هارون الرشید را قبول کرد و به مشرق<sup>۱</sup> بازگشت و حداکثر در میان سال‌های ۱۸۴ و ۱۸۶ در زندان درگذشت.<sup>۲</sup>

این نامه‌ها که به حوادث همین مقطع می‌پردازد، عبارتند از:

۱. نامه‌ای که ابراهیم بن ابی‌یحیی از طرف یحیی بن عبدالله خطاب به ابو محمد حضرمی در مصر نوشته و ادريس آن را با خود به مصر برده است. (منبع: أخبار فح و الحدائق الوردیة).

۲. نامه‌ای که ادريس بن عبدالله به قبیله‌های «بربر» در هنگام اقامت در «افریقیه» نوشته است. (منبع: أخبار فح، الشافي و الحدائق الوردیة).

۳. نامه ادريس بن عبدالله به مردم مصر (منبع: المصابیح)

۴. نامه یحیی بن عبدالله به هارون الرشید در جواب امان‌نامه‌ای که هارون به او نوشته بود. (منبع: أخبار فح، الشافي و الحدائق الوردیة).

موضوع این نامه‌ها بیان «دعوت» و «دیدگاه» نخستین بنیان‌گذاران این فرقه است. آنها در این نامه‌ها به تبیین تاریخ و برداشتشان از خود و نقشی که در تاریخ اسلامی دارند، پرداخته‌اند. بنابر این می‌توان برخی از این نامه‌ها را منشورهای اعتقادی دانست. این نامه‌ها دو کارکرد دارند: یکی کارکردی سیاسی که در قالب مطرح کردن دعوت یا همان برنامه سیاسی عقیدتی مبتنی بر مذهب نویسندگان، جلوه‌گر شده است، و دیگری برانگیزانندگی، با هدف گردآوردن یاران و ایجاد این احساس که آنان متمایز از دیگران هستند. این گونه نامه‌ها از اواخر قرن اول در فرهنگ فرقه‌های مختلف اسلامی با نام «سیره» شناخته می‌شدند؛ این موضوع را به تفصیل و به روشنی در پژوهش قبلی خود

۱. منظور مؤلف محترم از «مشرق» در این جمله روشن نیست؛ گویا ایشان دیلم را هم افق با مغرب عربی دانسته که طبعاً محل زندانی شدن و شهادت یحیی، یعنی عراق و بغداد، در شرق آن واقع می‌شود؟! (مترجم)

۲. رک: مقدمه أخبار فح، صص ۸۸-۸۴.

توضیح داده‌ام<sup>۱</sup>

این نوع نامه‌ها موضوع پژوهش‌های مختلف و مورد اهتمام پژوهشگران گوناگون بوده است. اینان با روش‌های گوناگون به مطالعه و سنجش آنها پرداخته و در پی آن بوده‌اند که با تکیه بر شواهد درونی و بیرونی، از صحت انتساب این نامه‌ها اطمینان یابند و اصطلاحات، لغت‌ها و ساختارهای ادبی آن را بررسی نمایند.<sup>۲</sup> دکتر احسان عباس از پرچم‌داران چنین مطالعاتی در خصوص نامه‌های کهن بوده و آنها را از نظر زبان، روش، ساختار و معانی مورد مطالعه و بررسی قرار داده است.<sup>۳</sup> همچنین خانم دکتر وداد قاضی نیز تحقیقاتی ممتاز در این خصوص داشته است<sup>۴</sup> و اخیراً تحقیق او در خصوص صحت انتساب نامه‌های عبدالحمید کاتب، روشی روشن ارائه کرده است که به ما در نزدیک شدن به این مسئله با اطمینان بیشتر، کمک می‌کند.<sup>۵</sup>

این تحقیق مدعی همه جانبه بودن نیست؛ من به قرار دادن این نامه‌ها در روند تاریخی آن، بررسی صحت انتساب آنها، توجه به گفتمان اعتقادی حاکم بر آنها و بررسی اصطلاحات به کار رفته در آنها اکتفا خواهم کرد؛ بدون آنکه به ساختار آنها بپردازم. امید دارم که این کار به منزله مقدمه‌ای برای تحقیقی کامل تر باشد.

در خصوص نامه‌های زیدیه باید گفت که تعداد اندکی از آنها مورد بررسی و مطالعه قرار گرفته‌اند که از آن میان باید از نامه‌های امام زید که در بردارنده دعوت اوست و همچنین نامه‌های رد و بدل شده میان محمد (نفس زکیه) و ابوجعفر منصور نام برد؛ چه اینکه هم آرندوک<sup>۶</sup> و هم اشتروتمان<sup>۷</sup> نامه‌های منتسب به زید را مورد بررسی قرار داده‌اند.<sup>۸</sup> و ترینی<sup>۹</sup> به صورت خاص و فاروق عمر نیز نامه‌های نفس زکیه را تحقیق

1. Cf. now: M. Jarar, "Sira Mashāhid and Maghāzī: The Genesis and Development of the Biography of Muhammad", in: *Late Antiquity and Early Islam* (eds. L.I. Conrad and A. Cameron, Princeton, New Jersey, 1996) III, 1-12.

۲. رک: مقدمه اخبار فتح، ص ۹۱.

۳. رک: عبدالحمید بن یحیی الکاتب و ما بقی من رسائله و رسائل سالم أبي العلاء، دار الشروق، عمان، ۱۹۸۸.

۴. رک: کتاب او با عنوان بشر بن أبي كبر البلوی.

5. W. Al-Qadi, "Early Islamic State Letters", in: *The Byzantine and Early Islamic Near East*, 1/215-75.

6. Arendonk

7. Strotmann

8. R. Strothmann, in: *der Islam*, 13 (1923), pp. 1-52; Van Arendonk, *De Opkomst* 34, 258 ff; W. Madelung, *Der Imam al-Qasim* 53 ff; E. Renaud, in: *IBLA* 146 (1980), pp. 309-321.

کرده‌اند.<sup>۱</sup> من در این تحقیق از این نامه‌ها و دیگر نامه‌های زبیدیه که در منابع مختلف آمده است و همچنین نامه‌های دیگر فرقه‌ها در دو قرن اول، برای مقایسه استفاده خواهم کرد.

### ۱. اولین نامه از یحیی بن عبدالله به ابومحمد حضرمی در مصر

یحیی پس از آن که با برادرش ادریس از حبشه بازگشت، این نامه را نوشت. او در درّه حضارمه سکناگزید و داعیان خود را فراخواند. از آن میان هفتاد مرد گرد او جمع شدند و این در موسم حج به سال ۱۷۰<sup>۲</sup> بود، یعنی نه ماه بعد از مرگ هادی [خلیفه عباسی]. یحیی با مناطق مختلفی نامه‌نگاری کرد و نمایندگان به سوی ایشان گسیل داشت. و برادرش ادریس را به همراه سه نفر دیگر به سوی مردم مغرب فرستاد. این گزارش را ابن سهل رازی از هارون بن موسی [و شاء] از عبدالعزیز بن یحیی کنانی نقل کرده است. کنانی متوفای حدود سال ۲۴۰، مؤلف کتاب الحیده<sup>۳</sup> و شاگرد شافعی است که با او به یمن سفر کرده و به نظر می‌رسد که در یمن با یحیی بن عبدالله ملاقات داشته است. ابن سهل رازی و دیگر منابع زبیدیه او را از جمله داعیان یحیی به شمار آورده‌اند. در کتاب اخبار فح<sup>۴</sup> به نقل از او روایات دیگری نیز از یحیی بن عبدالله نقل شده است.

ابن سهل نامه را با این مقدمه شروع می‌کند که: او [عبدالعزیز کنانی] گفت: «سه تن را به مصر و سرزمین‌های آن سوی مصر، فرستاد و همراه ایشان نامه‌ای نوشت؛ ابراهیم بن محمد بن ابی یحیی فقیه که از او به عنوان استاد محمد بن ادریس شافعی یاد می‌شد و از جمله داعیان یحیی و از بزرگان یاران و معاصران او بود، در آن نامه خطاب به ابومحمد حضرمی آمده است..»

این گزارش حکایت از آن دارد که ابراهیم بن محمد بن ابی یحیی نویسنده این نامه بوده و این همان چیزی است که ابن سهل در جای دیگری هم بر آن تأکید کرده است؛ چرا که در پایان نامه - و در آغاز شرح حال ادریس - به نقل از ابوزید [عمر بن شبه] می‌گوید: «مدائنی گفت: ... و یحیی جماعتش را در ناحیه مسورگرد آورد و سفارش‌های خود را با برادرش ادریس در میان گذاشت و فلیت بن سلیمان را همراه او به مصر فرستاد

تا نامه‌ای را به یکی از شیعیان حضرمی به نام ابومحمد برساند. و این نامه را ابراهیم بن ابی یحیی نوشته بود.<sup>۱</sup>

ما نمی‌توانیم تشخیص دهیم که این جمله: «این نامه را ابراهیم بن ابی یحیی نوشته بود»، از سخنان مدائنی است یا افزوده ابن سهل رازی که به نامه‌ای اشاره دارد که به سند خود از هارون و ثناء روایت کرده است؟ چه اینکه اگر از سخنان مدائنی باشد به معنای آن است که ابن سهل رازی در نقل این نامه به دو منبع دسترسی داشته است، هر چند او به تفاوت‌های این دو اشاره‌ای نکرده است.

با تأمل در مقدمهٔ این نامه، اطمینان می‌یابیم که نویسندهٔ آن شخصی است به نام ابراهیم بن ابی یحیی؛ حال سؤال این است که این ابراهیم کیست؟

وی محدثی اهل مدینه و از موالی آل اسلم بن افضا<sup>۱</sup> بوده و پدر و عمویش نیز هر دو از راویان حدیثی بودند که هر دو در سال ۱۴۴<sup>۲</sup> وفات یافتند. ابن مرتضی نیز از او در طبقهٔ پنجم معتزله یاد کرده<sup>۳</sup> و او را ابراهیم بن یحیی مدنی نامیده و ترجیحاً او را با این شخصیت یکی دانسته و افزوده است که او مذهب خود را از عمرو بن عبید اخذ کرد. او همان کسی است که در حضور هارون الرشید با ابویوسف قاضی مناظره کرد و مالک با او دشمنی می‌ورزید، چرا که او خود را از موالی «اصبح» می‌شمرد، حال آنکه از آنان نبود. ابن مرتضی یک بار دیگر هم از او یاد کرده و سخن یحیی بن معین را در بارهٔ او نقل کرده است: «او قدری رافضی بود».<sup>۴</sup>

منابع امامیه او را از جمله شاگردان جعفر صادق [ع] شمرده و اغلب کتاب‌های واقدی را در اصل نوشته‌ها او دانسته‌اند که واقدی آنها را نقل کرده و ادعا کرده که از آن اوست.<sup>۵</sup> ما مدرکی که این ادعا را ثابت کند در اختیار نداریم. در کتاب القلائد<sup>۶</sup> آمده است که شافعی در آن زمان که امر قضاوت را (در یمن) بر عهده گرفت، از او دانش آموخت. و این مطلب همان نکته‌ای است که در اینجا مورد تأکید ابن سهل رازی نیز است، بدون آنکه

۱. رجال ابن داود، ص ۳۳.

۲. تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۴۲۱؛ شرح حال هر دو را ابن ابی‌الشیخ انصاری در طبقاتش آورده: ج ۱، صص ۳۹۴-۳۹۹.

۳. طبقات المعتزله، ص ۴۲.

۴. همان، ص ۴۳۱.

۵. نجاشی، رجال، ص ۱۱؛ طوسی، فهرست، ص ۳؛ جامع الرواة، ج ۱، صص ۳۳-۳۴؛ ابن داود در رجالش ص ۳۳

می‌گوید: «او تنها به روایات شیعی می‌پردازد و از همین جهت عامه او را تضعیف کرده‌اند».

۶. به کوشش البیر نصری نادر، ص ۵۴.

مکان این ملاقات را مشخص کرده باشد. می‌توان گفت که او در اصفهان بوده، چرا که ابن ابی‌الشیخ انصاری شرح حال او را در شمار عالمان اهل اصفهان یا ساکنان در آن آورده است.<sup>۱</sup> ابو نعیم اصفهانی در کتابی که دربارهٔ او بیان حدیث اصفهان نوشته، می‌گوید: «در مذهب او فساد است».<sup>۲</sup> این نامه که صاحب أخبار فتح آن را نقل کرده نشان می‌دهد که او نویسنده‌ای چیره دست بوده است، همانگونه که از نامهٔ کوتاهی که برای مهدی نوشته و در آن وفات دخترش را تسلیت گفته،<sup>۳</sup> این مسئله آشکار است. اهل سنت او را تضعیف کرده و دروغ‌گو شمرده و همهٔ صفاتی را که به مخالفان مذهب خود نسبت می‌دهند، به او نسبت داده‌اند: «هر مصیبتی در او وجود دارد، کذاب، رافضی، معتقد به قدر، جهمی، معتزلی» و...<sup>۴</sup> کتاب أخبار فتح تأکید دارد که او زیدی مذهب و از جمله داعیان یحیی بن عبدالله و استاد شافعی بوده است. بنا به منابع زیدیه، شافعی نیز به هنگام اقامتش در یمن از یحیی کسب علم کرده است.

اما در مورد ابو محمد حضرمی که ابراهیم بن ابی‌یحیی به او نامه نوشته است، جز آنچه متن این نامه در اختیار ما می‌گذارد، اطلاعی نداریم. بر اساس این نامه او از حضرمیان و از شیعان (بدون تعیین گرایش) بوده است. یحیی و ادریس پس از بازگشت از حبشه در موسم حج به سال ۱۷۰ در درّهٔ حضارمه در مکه سکنا گزیده بودند و از آنجا بود که ادریس به سوی مصر روان شد. در مصر نیز شاخه‌هایی از حضرمیان حضور داشتند که برخی از آنها متولی امر قضاوت بودند.<sup>۵</sup> حضرمیان عموماً از شیعان امام علی [ع] بودند. این نامه نیز یادآور شده است که ابو محمد حضرمی محبت خاندان پیامبر را به طور عام و محبت یحیی را (که چه بسا در یکی از موسم‌های حج با او ملاقات داشته) به صورت خاص در دل داشت. البته از نامهٔ ابراهیم بن ابی‌یحیی بر می‌آید که او دارای گرایشی روشن در تشیع نبوده است و گرنه چرا به حضرمی هشدار می‌دهد که از افراط و مجادله در باب محبت خاندان پیامبر پرهیز کند و از اینکه عنوان «رافضیان عالی اهل فیه» بر او صدق کند، برحذر باشد، و ما دلیلی برای این هشدار جز اینکه او دارای گرایش‌های شیعی غالیانه بوده است، نمی‌یابیم.

۱. طقات المحدثین باصفهان، ج ۱، صص ۳۹۵-۳۹۶.

۲. ج ۱، ص ۱۷۱. ۳. ابن قتیبه، عیون الأخبار، ج ۳، ص ۵۲.

۴. برای موضع اهل سنت در مورد او رک: المعرفة و التاريخ، ج ۳، ص ۳۳ و ص ۵۵ و ص ۱۳۲؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۸، صص ۴۵۰-۴۵۴، تاریخ الإسلام، (طبقه ۱۹، ۱۸۱-۱۹۰ ق) صص ۶۳-۶۷.

۵. عبدالله البری، القاتل العریة فی مصر، صص ۱۹۵-۲۰۰ و تاریخ ابن عساکر، (نسخهٔ مصور) ج ۱۸، ص ۲۱.



«فریه» به معنای دروغ و دروغ‌پردازی است. ریشه این کلمه به معنای شکافتن و جداساختن با نیت فسادانگیزی است.<sup>۱</sup> در داستان مریم آمده است: «لقد جئت شیئا فریاً» (مریم ۲۷/۱۹)، یعنی امری عجیب، بزرگ، ساختگی و جعلی.<sup>۲</sup> و در آن معنای زشتی و ناپسندشمردن وجود دارد. این خصیصه در برخی از رساله‌های اعتقادی Dogmatic Epistles در قرن اول با سبئیّه گره خورده است،<sup>۳</sup> همانگونه که این صفت را اباضیه نیز در مورد امام علی [ع] به کار برده‌اند.<sup>۴</sup> این واژه در این کاربرد، به معنای دروغ بر خدا و بر پیامبرش، یعنی پیروی از هوای نفس و پیمودن راه بدعت و فتنه است. این سخن ابن‌ابی‌یحیی که: «رافضیان غالیِ اهل فریه را تصدیق نکن، چه اینکه آنان دشمن به پا دارندگان حق از عترت رسول خدایند و سوء نیت و بی‌پروایی آنان نسبت به خدا در بهتان و دشمنی...»؛ اشاره به آن دارد که اهل فریه همان رافضیان غالی‌اند، در حالی که در دو رساله‌ای که پیش از این از آنها یاد کردیم،<sup>۵</sup> اصطلاح اهل فریه نیامده بود بلکه تعابیر «أعلنوا الفرية» یا «أظهروا الفرية»، یعنی آشکارا دروغ بستند به کار رفته است، بنابراین ابراهیم بن ابی‌یحیی در کاربرد «رافضه» و «غلات» به چه کسانی اشاره دارد؟

از نقطه نظر تاریخی لقب رافضه به کسانی داده شده که زید بن علی (د. ۱۲۲) را یاری نکردند و موضع او را در خصوص شیخین، ابوبکر و عمر، رد کردند، چراکه او از آن دو تبری نجست.<sup>۶</sup> بعدها آنان در شمار شیعیان امامیه درآمدند که به نص و تداوم سلسله امامان معتقدند. زیدیان نخستین نیز لقب رافضه را در مورد دیگر شیعیان و به صورت خاص در مورد امامیه به کار می‌بردند.<sup>۷</sup> قاسم بن ابراهیم کتابی دارد بر ضد رافضه به نام الردّ علی الرافضة؛ و مراد او از رافضه، امامیه است.<sup>۸</sup> ولی جاحظ در کتابش فضیلة المعتزلة، جارودیه را رافضه می‌نامد<sup>۹</sup> که به نظر می‌رسد که این به جهت باور ایشان به کفر شیخین

۱. لسان العرب، ج ۱۵، ص ۱۵۲ و ۱۵۴. ۲. تفسیر الطبری، ج ۶، صص ۵۰-۵۱.

۳. حسن بن محمد بن حنفیه، کتاب الإرجاء، رک. I. Van Ess. "Das Kitab al-Irga", in: *Arabica* 21 (1974), p. 24.

۴. رک: M. Cook, *Early Muslim Dogma* 10ff., 19, 36f. او از نامه‌های فرق مختلف شواهدی را آورده است.

۵. یعنی نامه حسن بن محمد بن حنفیه و نامه سالم اباضی که در دو پانویس پیشین به آنها اشاره شد.

۶. مقایسه کنید با: مقالات الإسلامیین، ص ۱۶ و ص ۵۶ و الملل و النحل، ص ۶۷.

7. E. Kohlberg, op. cit. E. Kohlberg, in: *JAOS* 99 (1979), 677.

8. W. Madelung, *Der Imam al-Qāsim* 145ff.

۹. مقایسه کنید با کتاب الانتصار تألیف خباط، صص ۱۵۳-۱۵۴ و W. Madejung, *Der Imam al-Qasim* 76ff.

و نیز اعتقاد به «نص» و «الهام» باشد.<sup>۱</sup>

از اصطلاحاتی که در متن نامهٔ ابراهیم بن ابی یحیی وجود دارد می‌توان دریافت که او نیز گرایش جارودی داشته، چرا که اهل بیت را «جایگاه عصمت و قرارگاه رسالت» می‌شمارد و از علی [ع] به عنوان «وصی» یاد می‌کند و شواهدی دیگر.<sup>۲</sup> بنابراین به نظر می‌رسد مراد ابراهیم از رافضه، فرقه‌های دیگری از شیعیان به غیر از جارودیه و امامیه<sup>۳</sup> باشد، زیرا او «غلو» را به «رفض» ضمیمه کرده است. «غلو» به فرقه‌هایی از شیعه نسبت داده می‌شود که به رجعت و الوهیت امامان معتقدند.<sup>۴</sup> بنابراین رافضیان غالی اهل فرقه کسانی هستند که در محبت اهل بیت افراط نموده، زیاده‌روی و سرسختی کرده و از مسیر اعتدال خارج شده‌اند. ما نمی‌توانیم هویت این غالیان را قاطعانه مشخص کنیم، مگر آنکه آنان را از بقایای سبئی بدانیم. می‌دانیم که عبدالله بن سبأ به مصر رفته و تعالیم و ادعاهای خود را و از جمله اعتقاد به رجعت را در آن دیار نشر داده بود.<sup>۵</sup> از آن پس دعوت‌های شیعی پی در پی در مصر رواج یافت.<sup>۶</sup> محمد نفس زکیه نیز پسرش علی را به مصر فرستاد.<sup>۷</sup> نباید فراموش کنیم که در مصر مردمانی از قبیله‌های حمیر و حضرمی حضور داشتند که از هواداران امام علی [ع] بودند و در میان آنها دعوت‌های «مهدی» و «سفیانی» و «منصوریمن» ظهور کرده بود و عبدالله بن لهیعه (-۱۷۴) که یک حضرمی مصری بود در رواج احادیث حماسی و برانگیزاننده نقش داشت.<sup>۸</sup>

از همه آنچه گذشت به دست می‌آید که ابو محمد حضرمی یک شیعه غیر زیدی بوده که ابراهیم بن ابی یحیی، اعتماد زیادی به او نداشته است، زیرا نگران بوده که او دارای

۱. در مورد نظر آنان در این خصوص رک: خیاط، کتاب الاقتصار، صص ۱۴۵-۱۵۳ و الملل و النحل، صص ۶۷-۶۸؛ W. Madejung, *Der Imam al-Qasim* 48.

۲. شواهدی که جارودیه را از دیگر گرایش‌های زیدیه جدا می‌کند.

۳. البته مراد من از امامیه در اینجا معتقدان به نص و تسلسل در امامت بعد از امام جعفر صادق است، نه خصوص اثناعشریه که هنوز در آن زمان ظهور نیافته بودند.

۴. در خصوص غلو رک: M. Hodgson, in: *E.I.* (1965), pp. 1093-95. و: W. al-Qādā, in: *Akten des VII. Kongresses für Arabistik* 316ff.

۵. رک: مصر فی فجر الإسلام، ص ۱۱۱ و صص ۱۱۳-۱۱۶ و در خصوص عبدالله بن سبأ رک: الکیسانیة فی التاريخ و الأدب، ص ۱۱۹ و بعد از آن، و در خصوص سبئیة: همان، فهرست‌ها، و J. Van Ess, in: *Arabica* 21 (1974)، p. 32ff.

۶. مصر فی فجر الإسلام، صص ۱۴۸-۱۵۹.

۷. رک: مقدمة أخبار فحّ، صص ۳۸-۳۹.

۸. رک: R.G. Khoury, *Abdallāh b. Lahī'a* و W. Madelong, "The Sufyani" in: *Sf* 63. (1986), pp. 30ff.

گرایش‌هایی نزدیک به رافضه و غالیان باشد. با این وجود، ابراهیم بن ابی‌یحیی (و به دنبال او یحیی بن عبدالله) امیدوار بودند که او ادریس را یاری کند و به زیدیه مدد رساند. اکنون به ساختار این نامه و اصطلاحات به کار رفته در آن می‌پردازیم تا ببینیم چه نتایجی به دست می‌آید:

این نامه به سه بخش اصلی تقسیم می‌شود: بعد از خطبه آغازین، بخش نخست با کلمه «اما بعد» شروع می‌شود که در آن ابن‌ابی‌یحیی ابو محمد حضرمی را مورد ستایش قرار داده، زیرا به او خیر رسیده که وی «دوستدار خاندان پیامبر به طور کلی و دوستدار یحیی به طور خاص است». کلمه «به من خبر رسیده» اشاره به آن دارد که پیش از این، ابن‌ابی‌یحیی با ابو محمد ارتباطی نداشته است. همچنین این جمله بر نگاه شیعیان به «اهل بیت» به عنوان راهی برای نجات اخروی، تأکید دارد. در اینجا است که یک پژوهشگر باید در اصطلاح «اهل بیت» درنگ نماید تا معنای آن را بکاود و کاربرد آن را نزد زیدیه مورد بررسی قرار دهد.

نباید غفلت کنیم که کلمه «زیدیه» چون به مجموعه‌های متعددی که به امامت زید بن علی [ع] قائل بودند اطلاق می‌شده، واژه‌ای مبهم است. از زید بن علی [ع] سخنی روشن و مورد اعتماد در بیان امتیازات اهل بیت و بزرگداشت آنها یا در خصوص نص و وصیت وجود ندارد، به ویژه آنکه اغلب آنچه در این خصوص به وی نسبت داده می‌شود، رنگ و بوی زیدیان نخستین را به خود گرفته است؛ از این قبیل است جارودیه که به نص و وصیت تمایل بیشتری نشان می‌دادند و به همین دلیل امامیه آنان را «زیدیان قوی» نامیده‌اند.<sup>۱</sup> یا بتریه که به نظریه شوراگرایی نشان می‌دادند و معتقد بودند که چون نصی آشکار وجود نداشته، می‌توان امامت ابوبکر و عمر را پذیرفت. پژوهش‌ها<sup>۲</sup> نشان می‌دهند که آنچه به عنوان رساله‌های زید بن علی [ع] شناخته شده به ویژه دو رساله فی تثبیت الإمامة و کتاب الصفوة ساخته و پرداخته مؤلفی جارودی در قرن سوم است. این در حالی است که در دو رساله منسوب به نفس زکیه الدعوة العامة و الدعوة الخاصة نیز

۱. قوی‌تر دانستن جارودیه تنها به دلیل اعتقاد آنان به نص و وصیت نیست، بلکه می‌تواند اشاره به این واقعیت تاریخی باشد که جارودیه در مقایسه با دیگر جریان‌ها و مکاتب فکری زیدیه جریان‌های فراگیرتر و دارای پیروان بیشتری بودند. (مترجم)

۲. رک: W. Madelong, Der Imam, p. 12f. al-Qasim 53f. و: R. Strothmann, in: Der Islam 13 (1924)

بر مفاهیم منتخب بودن، برگزیدگی و وصیت، تأکید شده، هر چند نام «اهل بیت» برده نشده است.<sup>۱</sup>

اطمینان به صحت این رساله‌ها دقت و تأمل بسیار را می‌طلبد، به ویژه آنکه اغلب منابع زبده تا پیش از قرن چهارم هجری تدوین نشده بودند، یعنی زمانی که فرقه زبده به یک نهاد تبدیل شد و عقاید آن تا حد زیادی با نظرات امامان آن و به صورت خاص با نظرات امام قاسم بن ابراهیم رسی و امام هادی یحیی بن حسین پیوند خورد. در نظر قاسم رسی امامت «تنها در افرادی مصداق می‌یابد که معدن رسالت و محل آمد و شد ملائکه و کانون نبوت باشند، همان‌هایی که خداوند پلیدی را از آنها زدوده و آنان را پاک و پاکیزه قرار داده است».<sup>۲</sup> این سخن دقیقاً همانند همان کلماتی است که ابراهیم بن ابی‌یحیی در این نامه به کار برده و مثل همین کلمات به امام علی [ع] در نهج البلاغه نیز نسبت داده شده است.<sup>۳</sup>

همچنین باید توجه داشت که در میان یاران یحیی بن عبدالله برخی از بتریه نیز حضور داشتند؛ از جمله حسن بن صالح بن حی که «با یحیی مخالفت و ذهن یاران او را تخریب می‌کرد».<sup>۴</sup> و این می‌تواند نشان‌گر آن باشد که یحیی گرایش جارودی داشته است.<sup>۵</sup> نباید فراموش کنیم که او نزد امام جعفر صادق [ع] شاگردی کرده و روایات بسیاری از ایشان نقل نموده است.<sup>۶</sup> به نظر من این گرایش جارودی و تأکید بر نص و وصیت و نقش اهل بیت، بعد از قیام نفس زکیه تبلور یافت و بعد از امام قاسم رسی به عنوان یک عقیده زبده به کمال خود رسید. در این خصوص نامه ابراهیم بن ابی‌یحیی سند مهمی به شمار می‌آید.

به بخش اول نامه ابن ابی‌یحیی که ما را به بررسی اصطلاح اهل بیت کشاند، باز می‌گردیم: او خطاب به ابو محمد حضرمی بر نقش اهل بیت در تاریخ رستگاری و نجات تأکید می‌کند: «تو با محبت خود به آنان، به کمال و رشد خود دست یافتی، چرا که آنان به این امر هم از تو و هم از امت سزاوارتر هستند، و از همه بیشتر این شایستگی را دارند که

۱. الحدائق الوردية (نسخه دمشق)، ج ۱، ص ۱۵۷، س ۳ از پایین، ص ۱۶۰ س ۱۴.

۲. R. Strothmann, *Das Staatsrecht* 20, fn. 1. ر.ک.

۳. نهج البلاغه، صص ۱۶۲-۱۶۳. ۴. مقال الطالین، ص ۴۶۸ (ط ۲ ص ۳۹۲).

۵. مادلونگ این نکته را یادآوری کرده است. هر چند به صورت مستقیم به آن نپرداخته: *Der Imam*

۶. مقال الطالین، ص ۴۶۳ (ط ۲ ص ۳۸۸) *al-Qasim* 51.

محبت آنها تو را به پروردگارت نزدیک سازد، زیرا آنان خاندان رحمت و جایگاه عصمت و قرارگاه رسالت هستند، آمد و شد ملائکه به سوی ایشان است و آنان خاندان رسول خدا و عترت اویند. بنابراین آنها معدن علم و آگاهی و نهایت حکمتند». در اینجا اصطلاح «مختلف الملائكة»، ما را به درنگ و امی دارد. صبحی صالح این اصطلاح را چنین شرح می‌دهد: «محل رفت و آمد ملائکه، یعنی یکی پس از دیگری وارد می‌شود، گویا دومی جانشین اولی است و همینطور...»<sup>۱</sup> و این به معنای آن است که ملائکه با آنان رفت و آمد دارند و از آنجا که صیغه جمع به کار رفته به معنای آن است که ملائکه نه تنها با پیامبر اص| بلکه با علی [ع] و دیگر اهل بیت نیز در مراوده بوده‌اند. و این همان عقیده امامیه را به یاد می‌آورد که امامان خود را «محدّث» یا «ملهم» یعنی مخاطب وحی ملائکه می‌دانند.<sup>۲</sup> البته به طور یقین نمی‌توان گفت که ابن‌ابی‌یحیی از این اصطلاح همین معنا را اراده کرده باشد. و این در حالی است که جارودیه به الهام عقیده داشتند.<sup>۳</sup>

سپس ابن‌ابی‌یحیی از ابو محمد حضرمی می‌خواهد که «در سایه سار یحیی مأوای گیرد» و به او در کارش کمک رساند. انتخاب کلمه سایه گرفتن (استظلال) زمینه‌ساز این نکته است که یحیی از درختی با شاخسارهایی سر برافراشته است، یعنی از درخت نبوت. وصف اهل بیت به درخت نبوت، از قدیم در ادبیات شیعه وجود داشته و در نهج البلاغه، به امام علی [ع] نسبت داده شده،<sup>۴</sup> همانگونه که در نامه نفس زکیه نیز آمده است.<sup>۵</sup> و این اصطلاح اشاره‌ای است به این آیه قرآن: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ» (ابراهیم ۱۴/۲۴). علامه امامی مذهب، مجلسی (-۱۱۱۱) یک فصل کامل را به این نکته اختصاص داده که اهل بیت همان شجره طیبه قرآنی‌اند.<sup>۶</sup> ابن‌ابی‌یحیی که در موارد بسیاری از معانی قرآن سود برده و الهام گرفته، نامه خود را با استفاده از این لفظ پی‌ریزی کرده است.

بخش نخست نامه همچنان با تأکید بر نقش اهل بیت ادامه می‌یابد و ابن‌ابی‌یحیی آن

۱. نهج البلاغه، ص ۶۱۶، شماره ۱۴۸۶.

2. E. Kohlberg, in: *Studia Orientalia Memoriae. D.H. Baneth dedicata* 39-74.

3. W. Madelung, *Der Imam al-Qāsim*, 48.

۴. نهج البلاغه، ص ۱۳۹ و صص ۱۶۲-۱۶۳.

۵. کتاب المصابیح (نسخه دار الکتب، ۸۱) ق ۷۶، ص ۱۵، الحدائق الوردیة (نسخه دمشق)، ج ۱، ص ۱۵۹، س ۱۱.

۶. بحار الأنوار، ج ۲۴، صص ۱۳۶-۱۴۳.

را با این چکیده به پایان می‌برد که «به این ریسمان محکم چنگ بزن که حق خدا را بر خود بشناسی که همان یاری کردن یحیی و پاس داشتن حرمت اوست و نیل به آنچه بر تو واجب است را غنیمت بشمار، یعنی نگهبانی از جایگاه پیامبر و جایگاه امام و وصی پس از پیامبر...».

ابن‌ابی‌یحیی در بخش دوم نامه، مخاطب خود را از غلو در محبت اهل بیت برحذر می‌دارد و اوصاف و نهی‌هایی را در قالب شرطی ذکر می‌کند، از این قبیل است: «بدان که هر کس به ترک منهیات در خلوت و جلوت معتقد باشد، حق را در همه جا آشکار سازد، ملازم تقوا باشد، حق نزدیکان پیامبر را ادا نماید، در محبت آنان از افراط و سرسختی پرهیز کرد و راه میانه را پیمود...»؛ جواب شرط در بخش نهایی آمده است: «هر کس چنین صفاتی داشته باشد به صالحان پیوسته است...». در اینجا تصویر بهشت به عنوان پاداش و اجر مطرح شده و بدین ترتیب این نامه راهی را میان ترساندن و تشویق کردن انتخاب کرده است، زیرا نامه‌ای است با مضمون دینی که به دنبال تأثیر در خواننده خود (در اینجا ابو محمد حضرمی) است تا تأیید او را در خصوص حرکت یحیی به دست آورد. نکته قابل توجه این است که در این نامه نام ادریس و یاری به او مطرح نیست، در حالی که این نامه به وسیله او ارسال شده است.

با توجه به آنچه گذشت در این نامه بر این مطالب تأکید شده: اعتقاد به اهل بیت، پرهیز از غلو، یادآوری پاداش مؤمنی که در محبت به اهل بیت راه میانه را بیامید.<sup>۱</sup> این همه صرفاً واژه‌هایی هستند که طبعاً باید با ساختاری هنری و با تکیه بر شیوه نثر مزدوج (جفت نگاری)، صفات فراوانی را ذکر کند تا به ساختار آن، ابعاد تازه‌ای بیخشد. ابن‌ابی‌یحیی برای این همه از قرآن بهره جسته؛ مفردات آن را به کار می‌برد، از معانی آن الهام می‌گیرد و گاهی برخی از آیات را در لابلای کلام خود می‌گنجاند. آنچه به دنبال می‌آید برخی از واژه‌ها و آیاتی است که او به کار برده:

الشجرة الباسقة      ابراهیم ۲۴/۱۴

استمسک بالعروة الوثقی      البقرة ۲/۲۵۶؛ لقمان ۳۱/۲۳

شنان      مائدة ۵/۲، ۸

۱. در نهج البلاغه، ص ۵۸ آمده: «راه میانه آن جاده‌ای است که قرآن و روایات پیامبر بر آن تأکید دارند و روزنه‌ای است برای رسیدن به سنت».

المعجم المفهرس، ص ۵۴۵.	القسط
برگرفته از آیات متعدد.	خیر دار عند أكرم جبار
اعراف ۴۳/۷؛ ابراهیم ۲۳/۱۴.	الغَلّ
[ملهم از] یونس ۲۱/۱۰؛ ابراهیم ۲۳/۱۴.	یتلاقون بأحسن تحية
آل عمران ۱۰۳/۳، ۱۱۲.	حبل الله
الاعراف ۹۴/۷.	البأساء والضراء
[ملهم از] الحجرات ۳/۴۹.	امتحنوا بعظیم البلوی
الرعد ۱۳/۲۲-۲۴، ۳۵، ۴۱.	عقبی الدار

می دانیم که الهام گرفتن از قرآن در متون منثور اولیه رواج داشته است و بهترین مثال بر این مطلب، نامه‌های بشر بن ابی‌کبار بلوی است که خانم دکتر وداد قاضی آنها را در تحقیقی ممتاز منتشر کرده است.<sup>۱</sup>

می ماند جواب به سؤالی که پیش از این مطرح کردیم: چرا ابن ابی‌یحیی در این نامه به ادیس اشاره‌ای نکرده است؟ می توان چنین فرض کرد که هدف این نامه تنها به دست آوردن دل حضرمی و گرفتن تأیید او بوده است. این مأموریت به ادیس و همراهان او واگذار شده بود تا به هنگام ملاقات با ابومحمد حضرمی در مصر تأیید لازم را از او بگیرند. کاملاً روشن است که ابومحمد حضرمی ویژگی مهمی داشته و در میان حضرمیان مصر مورد توجه بوده و به همین دلیل این نامه برای او ارسال شده است.

این در حالی است که منابع تاریخی به نقش ابومحمد حضرمی در زمینه‌سازی برای اقامت ادیس در مصر یا فرار او به شمال آفریقا، اشاره‌ای ندارند و در این خصوص تنها از شخصی به نام واضح از موالی منصور نام برده‌اند که به شغل نامه‌رسانی اشتغال داشته است.<sup>۲</sup>

ما دلائل خارجی مورد اعتمادی که صحت نسبت این نامه را به ابن ابی‌یحیی ثابت کند، در اختیار نداریم، چرا که هیچ یک از کتاب‌ها و رسائل او به دست ما نرسیده است، همانگونه که رسائل دیگری از یحیی بن عبدالله در اختیار نداریم که از آنها موضع اعتقادی او را به دست آوریم، ما پیش از این ترجیح دادیم که او دارای گرایش جارودی

۱. رک: به کتاب وی در مورد بشر بن ابی‌کبار بلوی که قبلاً به آن اشاره کردیم.

۲. رک: مقدمه أخبار فح، صص ۶۰-۶۱.

بوده است، ولی از روی یقین نمی توان آن را ثابت کرد، زیرا دلیل قاطعی بر آن نداریم. بلکه، اصل نامه و اصطلاحات به کار رفته در آن بدان اشاره دارد که نویسنده، جارودی مسلک بوده است.

باقی می ماند مسئله اتهام «رفض» که همانگونه که پیش از این اشاره کردیم،<sup>۱</sup> مسئله ای نسبی است که میزان آن را جایگاه اعتقادی شخص متهم کننده تعیین می کند. با نبود دلیل خارجی مورد اعتماد، ما خود را در برابر اثبات صحت انتساب این نامه عاجز می یابیم، هر چند من ترجیح می دهم که انتساب آن را بپذیرم. ولی مسئله ای که ما را به احتیاط دعوت می کند آن است که تعداد زیادی از نامه های منتسب به زیدیان نخستین، محصول مقاطع بعدی، یعنی قرن سوم و چهارم<sup>۲</sup> و به قلم افرادی با گرایش جارودی است، در این مقطع گرایش های بزرگ دیگر همچون «اهل سنت و جماعت» و «شیعه امامیه» شکل گرفته بود و بزرگ ترین جناح زیدیه، توانسته بود دولتی را در دیلم تأسیس کند که موجب تبدیل این فرقه به یک نهاد شده بود. و دیدیم که چگونه قاسم رسی به عنوان نظریه پرداز این گرایش شناخته شد.

## ۲. نامه ادریس بن عبدالله به بربرها

ابن سهل رازی، این نامه ادریس را به نقل از حسن بن علی بن محمد بن حسن بن جعفر بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب [ع] آورده است. آنگونه که از نسب این شخص برمی آید وی نواده محمد بن حسن بن جعفر مشهور به سلیق است.<sup>۳</sup> در حاشیه نسخه «ص» از کتاب أخبار فتح نوشته شده که این نامه به روایت ابوالعباس حسنی - که رحمت خدا بر او باد - از ابو عبدالله احمد بن سهل رازی از حسن بن عبدالواحد کوفی از محمد بن علی بن ابراهیم از<sup>۴</sup> بکر بن صالح رازی از عبدالله بن محمد بن ابراهیم بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب نقل شده است. این نامه به صورت کامل و با همین سند در

۱. رک: آنچه در این خصوص در همین مقاله گذشت.

۲. رک: آنچه در همین مقاله گذشت و در آینده خواهد آمد.

۳. یا سلیق. رک: المجدي في أنساب الطالبيين، صص ۸۲-۸۳ و ص ۴۷؛ M. Jirar, in: *Asiatische Studien*, p.286. (1993). و من در اینجا با تکیه بر کتاب المجدي آنچه را در آنجا از روی اشتباه گفته ام که محمد سلیق

(سلیق) نواده ای به نام حسن بن علی ندارد.

۴. در اصل نسخه به جای «عن»، «بن» آمده که اشتباهی واضح است. أخبار فتح، ص ۱۷۵.



کتاب الشافی تألیف عبدالله بن حمزه (-۶۱۴) نیز نقل شده و در آن سند دیگری هم ذکر شده است: «و روایت شده از حسن بن علی بن محمد بن حسن بن جعفر بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب». این نامه در کتاب المصاحیح وجود ندارد.<sup>۱</sup>

می‌توان این نامهٔ ادریس را به منزلهٔ «دعوت نامه» یا «سیره» ای به حساب آورد که در آن اصول کلی را بیان می‌کند؛ از این قبیل است توحید، عدل، ایمان به رسالت پیامبر (ص)؛ امر به معروف و نهی از منکر و ترغیب به جهاد. بدین ترتیب ادریس بسیاری از اصول معتزله و گفتمانی از زیدیه را که مبتنی بر مکتب اعتزال بود،<sup>۲</sup> بیان کرده است. ما تقریباً از زندگی ادریس و اساتیدی که تفکر اعتزال را از آنها گرفته، هیچ نمی‌دانیم. در منابع از معتزلیانی نام می‌برند که همراه یحیی بن عبدالله قیام کردند. همچنین می‌دانیم که شمال آفریقا برای اعتزال سرزمین باروری بوده است؛<sup>۳</sup> و یکی از داعیان واصل بن عطا بدانجا راه یافته بود<sup>۴</sup> و قبیلهٔ «اوربه» که به ادریس پناه دادند به تفکر اعتزالی معتقد بودند، همانگونه که تاهرت مرکز مهمی برای اعتزال بود.

ابن سهل رازی می‌گوید: «یکی از دو مردی که از اهالی بصره و از شیعیان ابراهیم بن عبدالله همراه برادرش ادریس بودند، معتزلی مذهب و سخنران بلیغی بود؛ به همین دلیل ادریس با مردم مکاتبه می‌کرد و این شخص بصری با آنان سخن می‌گفت و از آنجا که او مردی نیکو بیان بود مردم به سرعت به ادریس گرویدند و از او پیروی نمودند». این گفتمانی معتزلی را نشان می‌دهد که ادریس به هنگام روی آوردن به قبایل از آن سود می‌برده است.

نامهٔ ادریس به هفت بخش تقسیم می‌شود:

۱. خطبهٔ آغازین که در آن به وحدانیت خداوند و منزه بودن او از ظلم تأکید شده است. (س ۱-۵).

۲. درود و سلام بر پیامبر و تأکید بر «مختار بودن» و «برگزیدگی» (س ۶-۷).

۳. دعوت به کتاب خدا و سنت رسول او و رعایت عدالت در میان مردم و تقسیم عادلانهٔ ثروت و زنده کردن سنت و میراندن بدعت. همهٔ گفتمان‌های سیاسی مخالف در

۱. در نسخه‌هایی که به آن مراجعه شده است.

۲. برای ارتباط میان زیدیه و معتزله رک: W. Madelung, *Der Imam al-Qāsim*, 9-85, 153ff.

۳. رک: محمد طالبی، *الدولة الأعلیة*، ص ۳۹۶-۳۹۸، و فهرست‌های آن.

۴. فضل الاعتزال، ص ۷۲۲ و *الدولة الأعلیة*، ص ۳۸۴.

این دعوت مشترکند.<sup>۱</sup> سپس نامه ظلم و جور حاکمان عباسی و تعطیلی قوانین الهی را به وسیله آنان یادآور شده است. (س ۸-۱۶).

۴. جهاد با زیان و با دست: «هر گاه از میان آنها عده‌ای گرد هم آمدند که توان جلوگیری از فساد و ایستادگی در برابر ظالمان و به زانو در آوردن ظلم و تجاوز را داشتند، آنان دعوت خود را آشکار سازند...»، و تأکید می‌کند که خداوند خود عهده‌دار یاری لشکریان خود شده است و مثال‌هایی از نصرت پیامبران می‌آورد. (س ۱۶-۳۴).

۵. لزوم اقتدا به پیامبر برای اینکه خداوند به وعده خود در مورد یارانش وفا کند. اقتدا به وسیله امر به معروف و نهی از منکر محقق می‌شود. (س ۳۵-۵۳).

۶. مخاطب قرار دادن بربرها به صورت خاص تا به یاری کتاب و سنت بپردازند و ظلم و جور را از بین ببرند. (س ۵۳-۵۶).

۷. بیان نسب خود و اینکه او مظلوم، و از ذریه پیامبر و فرزندان مجاهد فاطمه است. (س ۵۷-۶۹).

در پایان رساله می‌گوید: «این دعوت عادلانه و غیر ظالمانه من است، پس هر کس مرا اجابت کند همان سودی را می‌برد که من می‌برم و همان ضرری متوجه اوست که متوجه من است...».

زید بن علی [ع] نیز در خطبه‌ای که ابوالجارود از او نقل کرده دعوت خود را دعوتی وحدت آفرین و نه تفرقه‌زا، و عادلانه و نه ظالمانه نامیده است.<sup>۲</sup> مفهوم «مختار بودن» و «برگزیدگی» در دعوت منسوب به محمد نفس زکیه<sup>۳</sup> و همچنین در کتاب الصفوة منسوب به زید بن علی [ع] نیز مورد تأکید قرار گرفته است.<sup>۴</sup> حکم به کتاب خدا و عمل به آنچه در آن است و امر به معروف و نهی از منکر نیز در دعوت نفس زکیه دیده می‌شود.

آنچه در خصوص پیدایی فساد و ترک کتاب و از میان رفتن اسلام در این نامه آمده، در سخنان حسین بن علی فحّی نیز وجود دارد،<sup>۵</sup> همانگونه که توجه ادريس به نسبش و یادآوری فواطم و نام بردن از خاندان پیامبر، ما را به یاد نامه محمد نفس زکیه به ابوجعفر منصور می‌اندازد. این نامه نیز همچون نامه ابراهیم بن ابی‌یحیی، هر چند در سطح

۱. در این گفتمان دیگر فرقه‌های اسلامی و گروه‌های مخالف در زمان امویان نیز مشترکند. رک: مقدمه أخبار فحّ،

ص ۹۲-۱۰۱. ۲. الحدائق الوردية (عکسی دمشق)، ج ۱، ص ۱۴۱، س ۲۷.

۳. همان، ص ۱۵۷. ۴. کتاب الصفوة، ص ۸۹ و صص ۹۷-۹۸ و دیگر صفحات.

۵. مقدمه أخبار فحّ، صص ۱۰۲-۱۰۳.

پایین تری، خوشه چین اصطلاحات قرآنی و حاوی معانی آن است؛ ادریس در اینجا به جنبه ادبی توجهی ندارد، بلکه در پی توضیح معنای امر به معروف و نهی از منکر و پی ریزی پایه‌های قیام و خروج است. به همین جهت این نامه امتیاز خاصی دارد، زیرا شرایط قیام را مشخص، و قواعد آن را روشن می‌سازد. الهام گرفتن ادریس از قرآن با هدف تأثیر گذاری و آراستن قیام و معرفی «هوادارانش» به عنوان یاران خداوند است. از این معانی برگرفته از متون قرآن بهره گرفته است تا نشان دهد چگونه خداوند بندگان و حزب خود را یاری خواهد کرد. این نامه بر روایی روشن و مرتب استوار است و گرایش آشکار معتزلی را نشان می‌دهد.

مناسب است در اینجا اندکی در مفهوم «امر به معروف و نهی از منکر» و روش اجرای آن درنگ کنیم. همه مسلمانان بر این وظیفه اتفاق نظر دارند و این گفته‌ای است قرآنی که حاوی معنای امر است: (آل عمران ۳/۱۰۴ و ۱۱۰ و ۱۱۳)<sup>۱</sup> همان‌گونه که این وظیفه در روایات بسیاری نیز مورد تأکید قرار گرفته است. معتزله در اینکه شناخت این اصل از راه عقل است یا از راه سمع، روش اجرای آن کدام است، امام، مکلف به اجرای آن است یا هر مسلمانی، اختلاف نظر دارند و مکاتب مختلف اعتزالی در این موارد دیدگاه‌های متعددی ارائه کرده‌اند.<sup>۲</sup> البته ما از مقطعی سخن می‌گوییم که هنوز معتزله (و هواداران مختلف آنان) در فهم این اصل، دچار اختلاف و شاخه شاخه نشده بودند، هر چند دیدگاه‌های قابل اعتمادی از این گروه یا از زبیدیه در چگونگی فهم «امر به معروف و نهی از منکر» به دست ما نرسیده است، ولی مسلم است این شعار از زمان نهضت زید بن علی [ع] و تا بعد از قیام نفس زکیه و برادرش ابراهیم، دو طرف را در جنگیدن با امامان ظلم متحد کرده بود.

از نکات قابل توجه در نامه ادریس این است که وی برای تأکید بر «امر به معروف و نهی از منکر» روایتی نقل نمی‌کند،<sup>۳</sup> در حالی که می‌دانیم چنین روایاتی را زید بن علی [ع]

۱. نه بار به صورت خطاب مستقیم و دو بار هشدار در خصوص عواقب ترک آن. مقایسه کنید با: عبدالباقی،

المعجم المفسر. ص ۷۱۹.

۲. مقایسه کنید با: عبدالستار راوی، العقل و الحریة، صص ۴۳۵-۴۳۶؛ و:

W. Madelung, in: *E.Ir.* (1985), p. 992f & 435-436 (art. Amrbemac Macrūf).

۳. مقایسه کنید با: A. Wansinck, *Concordance*, 6/558-59.

در مسندش<sup>۱</sup> که توسط ابو خالد واسطی<sup>۲</sup> گردآوری شده، آورده است. نکته دیگر آنکه ادريس درکی سیاسی از «امر به معروف و نهی از منکر» دارد، چرا که آن را به دعوت و خروج پیوند زده و بدین گونه از روح احادیث موجود در مسند زید<sup>۳</sup> الهام گرفته است. آنچه در این نامه اهمیت دارد مطرح کردن راهکار اجرایی این وظیفه است: «پس باید به زبان باشد؛ با موعظه‌ای نیکو و خیرخواهی و نهی از گناهان... تا آیینشان به کمال نائل آید». این سخن اشاره به آیین خاصی دارد و چه بسا به معنای پیروی از فرقه خاص آنان است. این در حکم تخصیص معنای عام امر به معروف و نهی از منکر است. مؤید این برداشت جمله دیگری است که می‌گوید: «هر گاه عده‌ای از آنان که توان جلوگیری از فساد را داشتند گرد هم آمدند...» در این جمله کلمه «از آنان» به همان اهل آیین اشاره دارد. بنابراین، دعوت به زبان در درجه اول دعوتی است سیاسی به اعتقادات فرقه‌ای که خود را «جماعت» به حساب می‌آورد.

زیدیان شرط خروج را مشخصاً رسیدن به عدد شرکت کنندگان در جنگ بدر می‌دانند<sup>۴</sup> و اضافه می‌کنند که اگر این تعداد گرد هم آمدند «دعوت خود را آشکار می‌کنند و ظالمان را سر جای خود می‌نشانند»، یعنی با شمشیر خروج می‌کنند و تکیه‌گاهشان یاری خدا خواهد بود، چه «کمی یاران نباید شما را از چیرگی حق ناامید سازد» و خداوند پیامبران خود را یاری کرده است. خلاصه آنکه خداوند امر به معروف و نهی از منکر را ضمیمه ایمان قرار داده و ما را به جهاد در راه آن فرمان داده است.

ادريس در ادامه تاکید می‌کند که او فرزند پیامبر است، بدان معنا که جنگیدن در رکاب او و در راه اهداف او با پیروزی همراه خواهد بود. از آنچه گذشت در می‌یابیم که تلقی ادريس از «امر به معروف و نهی از منکر» به صورت مشخص یک تلقی زیدی است و به عبارت دیگر او نماینده تلقی زیدیه در این موضوع است.<sup>۵</sup>

1. E. Griffini, *Corpus Juris* 235-36, No. 851 and 853.

۲. در مورد او رک: W. Madelung, *Der Imam al-Qāsim*, 54ff.

۳. شماره ۸۵۱: «أفضل الأعمال بعد الصلاة المفروضة و الزكاة الواجبة و حجة الإسلام و صوم شهر رمضان: الجهاد في سبيل الله، و الدعاء إلى دين الله، و الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر. عدل الأمر بالمعروف الدعاء إلى الله في سلطان الكفر، و عدل النهي عن المنكر الجهاد في سبيل الله...»

۴. مقالات الإسلاميين، ص ۴۶۶، no. 873، Griffini, *Corpus Juris* 247.

۵. به عنوان نمونه مقایسه کنید با رساله هادی‌الی‌الحق یحیی بن الحسین منتشر شده در سیره الهادی‌الی‌الحق،

آیا می‌توان به انتساب این متن به ادریس اعتماد داشت؟ و چرا این نامه در منابع دیگری غیر از أخبار فتح ذکر نشده است؟ در خود نامه یا در مضمون آن چیزی که دلالت بر جعلی یا ساختگی بودن آن داشته باشد، وجود ندارد و ظاهر آن نشان می‌دهد که دارای ترتیب و ساختاری استوار است و نویسنده آن با مکتب اعتزال و چارچوب‌های اصلی حاکم بر آن، به صورت کلی آشنا بوده، هر چند گرایش خاصی هم از خود نشان نداده است. و این نکته‌ای است که در خصوص گفتمان زیدیه نیز قابل ذکر است. این شواهد در مجموع، ما را به اعتماد و اطمینان نسبت به متن سوق می‌دهد.

### ۳. نامه ادریس به مردم مصر

این نامه تنها در کتاب المصایح در بخشی که علی بن بلال آن را تکمیل کرده<sup>۱</sup> ذکر شده است. این نامه در آغاز بخش مربوط به ادریس آمده و عنوان آن چنین است: «خبر ادریس بن عبدالله بن حسن بن حسن (ع) حاکم مغرب و نامه او به مردم مصر». در آنجا آمده است: «ابوالعباس حسنی - که خدایش او را ببخشاید - به سند خود از ادریس بن عبدالله بن حسن (ع) برای ما روایت کرد». ولی او به جهت صدور این نامه و شخصی که این نامه برای او ارسال شده اشاره نمی‌کند. البته چه بسا از عنوان نامه برمی‌آید که نامه پس از آن که ادریس به عنوان «حاکم مغرب» شناخته شده بود ارسال شده، یعنی پس از استقرار او در آن دیار و بیعت با او در رمضان ۱۷۲.

ما اطلاع نداریم که مقصود از اهل مصر در اینجا چه کسانی هستند؟ تنها می‌توان گفت که نامه باید برای شیعیان زیدیه در مصر یا هواداران نهضت علویان، نوشته شده باشد. در اینجا است که ذهن ما بی‌درنگ به سمت ابو محمد حضرمی سوق پیدا می‌کند، همان کسی که ادریس به هنگام حرکت از حجاز به مصر حامل نامه‌ای برای او بود. سؤالی که پیش می‌آید این است که اگر او مخاطب این نامه بوده چرا نام او ذکر نشده است؟

در پایان این نامه افتادگی وجود دارد: «این همه، علاوه بر سخنان طولانی‌ای است که او در آن، ایشان را به یاری خود فراخوانده است»، این مسئله باعث شده که ما نتوانیم از

۱. ابوالعباس حسنی پس از آنکه طرح کتابش و بخش‌هایی از آغاز آن را نوشت، از دنیا رفت و پس از وفاتش علی بن بلال کار او را بر اساس همان طرح ادامه داد. من بررسی کتاب أخبار فتح توضیح داده‌ام که به اطلاعات این بخش که کار علی بن بلال است نمی‌توان اعتماد داشت. (مقدمه، ج ۲، ۳۲-۳۳، ۱۱۲)

این نامه به دست آوریم که مقصود ادريس در اینجا از یاری او چیست؟ آیا این نامه دعوتی است برای یاری به او در پوشش دادن به فرارش از مصر و یاری به او در به پاداشتن دولتش در افریقه یا دعوتی است برای یاری او در برابر دشمنانش در مغرب بعد از بیعتی که با او شده تا بتواند دولتش را تثبیت کند، یا...؟

این نقاط کور در سند نامه، در دلیل ارسال آن و در شخصی که نامه به او ارسال شده است، ما را در همین آغاز در خصوص درستی آن به شک می اندازد. بنابراین به سراغ متن آن می رویم؛ شاید متن ما را در یافتن پاسخ این سؤال ها یاری کند:

بعد از «نام بردن از خدا» مستقیماً به کلمه «اما بعد» برمی خوریم، سپس حمد خدا و درود بر همه پیامبران ذکر می شود، و این عجیب است، چه اینکه تعبیر «اما بعد» معمولاً، به ویژه در نامه های نگارش شده در قرن های نخستین،<sup>۱</sup> بعد از یاد خدا و حمد او و درود بر پیامبران آورده می شود. ساختار این نامه و واژه های به کار رفته در آن ساده و به دور از پیچیدگی است. در این نامه نیز همچون دیگر نامه ها، در آغاز از بعثت پیامبر اسلام به وسیله خداوند و اظهار امر الاهی به وسیله پیامبر سخن رفته و سپس یادآوری شده که «[خداوند] با ولادت آن حضرت، به ما مزیت بخشیده و میراث او را در میان ما قرار داده است». معلوم نیست که مراد از [ما] در «به ما مزیت بخشیده»، کیانند؛ چنین وانمود شده که گویا کلام واضح است و نیازی به شرح و بیان ندارد. در بخش دوم به بیان مصیبت هایی می پردازد که همان ها - کسانی که ضمیر متکلم جمع به آنها باز می گشت - از دست امت کشیده اند، بدون آنکه مشخص کند که آنها چه کسانی هستند: «پس خدا او را در میان ما به نیکوترین شکل جانشین خود قرار داد...، ما را برخوردار کرد... و ما را قرار داد...، و ما از مبارزه با ستم خسته نشدیم...». سپس، به اختصار تمام و در هشت سطر به ذکر حوادث رخ داده تا زمان خلافت ابو جعفر منصور پرداخته: «تا وقتی که زندق ابودوانیق به سلطنت رسید» و حدیثی را نقل کرده که نشانه های جعلی بودن در آن آشکار است. سپس به صورت فشرده از برخورد منصور با «پدرم» عبدالله (یعنی عبدالله بن حسن مثلاً) و یارانش سخن گفته و به قیام علی بن محمد بن عبدالله در مصر اشاره می کند و اینکه او را دستگیر کرده، در غل و زنجیر به درگاه منصور آوردند و با عمود آهنین بر سر او کوفتند. پس از این به سرعت به داستان کشته شدن «دو برادرم، محمد و ابراهیم»

رو آورده است. در اینجا از محمد با عنوان «نفس زکیه» یاد نمی‌شود. پس از آن به دوران حکومت مهدی منتقل می‌شود: «پس از او، فرزند گمراهش به حکومت رسید و حرمت‌ها را شکست و به دنبال شهوات بود و زنان خواننده را گرد خود جمع کرده، به هوای نفس خود حکم می‌راند و با کنیزکان مشورت می‌نمود. روزگار با او بازی‌ها داشت. مدعی شد که او همان مهدی است که پیامبران به او بشارت داده‌اند. پس بر فرزندان محمد (ص) سخت گرفت و آنان را آواره ساخت و هر کدام از آنان را که به صحنه می‌آمد زیر نظر می‌گرفت و شب و روز به دنبالش بود تا آنجا که گاه مردی از فرزندان محمد (ص) می‌مرد، ولی جنازه او را بیرون نمی‌آوردند تا متعفن می‌شد. سپس به سراغ من فرستاد و به زنجیرم کشید و به قتل من فرمان داد، ولی درهم کوبنده ستم‌گران او را درهم کوبید و سنت [الاهی در مورد] ظالمان در حق او جاری گشت...». این تصویر ارائه شده از مهدی، بر خلاف آن چیزی است که دیگر منابع از او به دست می‌دهند و سیاست او را نرمش و آشتی در برابر حسنی‌ها و دیگران گزارش می‌نمایند.<sup>۱</sup> همچنین با وجود آنکه ما تقریباً هیچ اطلاعی از ادريس تا پیش از واقعه فتح نداریم، ولی هیچ‌گونه گزارشی از زندانی شدن او هم در منابع نیامده است. این در حالی است که مهدی، علویان زندانی را آزاد کرد تا آنجا که نقل شده او علی بن عباس بن حسن مثلاً را با وساطت حسین بن علی فخری آزاد نمود. تصویری که این نامه ارائه می‌کند بیشتر با سیاست هادی منطبق است تا با سیاست مهدی. در ادامه بی‌درنگ به کشته شدن سلیمان بن عبدالله و حسین بن علی و حسن بن محمد در زمان هادی اشاره می‌کند.

در بخش سوم و پایانی این نامه که بنا به خود نامه، آخر آن افتاده است، این نکته یادآوری شده که نویسنده این نامه «فرزند پیامبر شماس» و اینکه او آنان را به «کتاب خدا و سنت پیامبرش...» و به یاری کردن پیامبرشان و حفظ حرمت او از راه تکریم عترتش دعوت می‌کند؛ باشد تا به شفاعت او نایل آیند و از حوض او بنوشند. ملاحظه می‌شود که اصطلاح «عترت» که ربط و نسبت ضمیر جمع را - که ما پیش از این در آن تأمل و درنگ کردیم - تفسیر می‌کند، تنها در این بخش از این نامه ناقص آورده شده است.

در اینجا پرسشی دوبخشی مطرح می‌شود که پیش از این به آن اشاره کردیم: هویت

شخص یا اشخاصی که نامه برای آنها ارسال شده چیست؟ و در نتیجه چرا این بیان انتخاب شده است؟

یادآور شدم که امکان ندارد این نامه برای همه «اهل مصر» که گویا مجموعه‌ای مشخص با ویژگی‌هایی خاص بودند ارسال شده باشد، بلکه منطقی و مناسب آن است که نامه یا به شخص معین یا به مجموعه اشخاصی دارای گرایش سیاسی روشن و تعریف شده که دوستدار «اهل بیت» به طور کلی یا زیدی مذهب به صورت خاص باشند، ارسال شده باشد. ولی ما در این خصوص با الفاظی مبهم و غیر روشن مواجهیم، زیرا در این نامه بر خلاف نامه‌های قبلی، به خصوص نامه ابن‌ابی‌یحیی به ابومحمد حضرمی در مصر، اصطلاحاتی همچون شیعه یا علویان وجود ندارد و مرجع ضمیرها به روشنی مشخص نشده است. همانگونه که در این نامه در نقل روند تاریخی مسایل نیز به صورت آشکاری عجله شده و این علاوه بر مطالبی است که در مورد خلافت مهدی آورده که با هیچ‌یک از منابع تاریخی شناخته و حتی منابع تاریخی زیدیه جور در نمی‌آید. همچنین در نگاهی سریع به ادبیات این نامه، تفاوت آشکار آن با نامه ادریس به اهل مغرب (نامه شماره ۲) که در آن اصطلاحاتی با تکیه بر اصول و قواعد معتزله به کار گرفته شده بود، مشخص می‌شود.

در مجموع به دلایل زیر تقریباً می‌توان اطمینان یافت که این نامه جعلی و منتسب به ادریس است:

به کار نرفتن اصطلاحات علویان و معتزله؛ خلط مباحث تاریخی؛ زبان مبهم؛ شروع نامتناسب و ناهمخوان با شروع معمول در دیگر نامه‌ها؛ ساختار ضعیف نامه در مقایسه با نامه ادریس به اهل مغرب؛ این که برای ارتباط این نامه با مصر تنها به یاد گذرا از قیام علی بن محمد بن عبدالله در آن سامان، اکتفا شده است، در حالی که نویسنده نامه اگر می‌خواست گروهی از مردم مصر را مخاطب خود قرار دهد باید کسانی را مورد توجه قرار می‌داد که در آن زمان گرد علی بن محمد بن عبدالله جمع شده بودند، پس باید به گونه‌ای از او یاد می‌شد که آنان نسبت به تأیید ادریس و دعوتش تشویق می‌شدند؛ همه این شواهد ما را بر آن می‌دارد که با اطمینان از جعلی بودن این نامه سخن بگوییم. و پیش از این هم یادآوری کردیم که در تکیه بر اطلاعات آن بخش از کتاب المصاییح که علی بن بلال آن را تکمیل کرده است، باید احتیاط کرد.



۴. نامه یحیی بن عبدالله به هارون الرشید<sup>۱</sup>

این نامه را احمد بن سهل رازی در أخبار فتح آورده و ظاهراً عبدالله بن حمزه در کتاب السافی و محلّی در الحدائق الوردیة این نامه را از آن کتاب نقل کرده‌اند، هر چند منابع خود را صریحاً معرفی نکرده‌اند. همه منابع بر این نکته اتفاق نظر دارند که هارون الرشید، فضل بن یحیی برمکی را مأمور یحیی بن عبدالله کرد.<sup>۲</sup> طبری از مأخذ خود نقل می‌کند که فضل به سمت منطقه جبال حرکت کرد و در نهرین اردوی نظامی زد و «نامه‌های متعددی» به یحیی نوشت و با حاکم دیلم مکاتبه نمود.<sup>۳</sup> او همچنین منصور بن زیاد را در دربار هارون جانشین خود قرار داد تا «نامه‌های فضل را به وی برساند و جواب‌های او را گرفته، به فضل بازگرداند». در این میان هیچ کس به جز ابن سهل رازی در این کتاب، به این نکته اشاره ندارد که یحیی قبل از امضای امان نامه، به رشید نامه‌ای نوشته باشد و از گرفتن امان از وی سر باز زده باشد. بر اساس گزارش ابن سهل، یحیی در ابتدا امان را ردّ می‌کند، چون گمان داشت که جُستان او را به هارون تسلیم نخواهد کرد. ولی بعدها که قاضی القضاة ابوالبختری وهب بن وهب به دیدار جستان رفت و بزرگان اهالی دیلم و آن دسته از عرب‌ها و قضاتی را که گرد آمده بودند بیم عقوبت داد و جستان را به وسیله مال و تطمیع فریب داد،<sup>۴</sup> یحیی امان را پذیرفت.

محلّی در گزارش خود آورده است:<sup>۵</sup> «هارون نامه‌ای را خطاب به یحیی (ع) به فضل داده بود که در صورت امتناع پادشاه دیلم به او داده شود و در آن امان و تضمین‌هایی داده و وعده کرده بود که به او سه میلیون و هر آنچه از زمین بخواهد، بدهد و به هر سرزمینی که بخواهد او را بفرستد. و یحیی (ع) نیز جواب نامه او را داد». روشن است که محلّی این مطلب را از ابن سهل در أخبار فتح نقل کرده و ابن سهل نیز این گزارش را از ابوزید عمر بن شَبّه و او آن را از مدائنی روایت می‌کند. این است سند این نامه آنگونه که از سیاق

۱. أخبار فتح، صص ۲۰۱/۲۱۶.

۲. مقدمه أخبار فتح، صص ۷۴-۷۸.

۳. تاریخ الطبری، ج ۸، صص ۲۴۲-۲۴۳.

۴. او همان کسی است که بعدها امان نامه یحیی بن عبدالله را زیر پا گذاشت، رک: فهرست‌های أخبار فتح، ابوالبختری در سال ۸۱۵/۲۰۰ از دنیا رفت؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۹، صص ۳۷۴-۳۷۵ و تاریخ الإسلام، (طبعة ۲۰۰۱-۲۰۰۲)، صص ۴۹۱-۴۹۲.

۵. الحدائق الوردیة (نسخة دمشق)، ج ۱، ص ۱۱۳، أخبار أئمة الزیدیة، ص ۱۷۹.

این گزارش برمی آید، مگر اینکه ابن سهل رازی این نامه را در وسط گزارش گنجانده باشد. پس می توان گفت که مدائنی تنها کسی است که این نامه را گزارش می کند.

نامه یحیی با «بسم الله الرحمن الرحيم أما بعد» آغاز می شود و بلا فاصله با استفاده از صیغه مخاطب خطاب به رشید می گوید: «پس من امانی را که به من عرضه کردی فهمیدم؛ این که اموال مسلمانان را به من ببخشی و از زمین های آنان سهمی برایم قرار دهی، در حالی که خداوند آنها را در اختیار آنان قرار داده، نه در اختیار من و تو...» این نامه ای طولانی است که پانزده صفحه چاپی را پر می کند. این نامه به سه بخش یا سه محور اساسی تقسیم می شود که بخش دوم آن را می توان لب آن به حساب آورد که طولانی ترین بخش نامه نیز می باشد. بخش اول که از همه کوتاه تر است - چون از پنج سطر تجاوز نمی کند - همان مطالبی را پی می گیرد که نمونه ای از آن را آوردیم این که مسلمانان در اموالشان صاحب اختیارند و این حق توسط عباسیان غضب شده است. این بخش این گونه به پایان می رسد: «پس ای بشر [تحقیر را ملاحظه کنید] مال و زمین خود را برای خود نگاه دار و از برآوردن نیازهای من دریغ کن. چرا [که اگر خواسته تو را بپذیرم] در آن صورت مادرم مرا معوج و ناقص تربیت کرده و عاق [والدین] و قاطع [رحم] به دنیا آورده است». پس از این بی درنگ به بخش دوم و اصلی نامه منتقل می شود که با این جملات مقدمه چینی شده است: «به خدا سوگند اگر کسانی از خاندان من که به دست تو کشته شدند تُرک و دیلم بودند و به اندازه آنان نَسَبشان از من دور و رَجِمشان از من جدا بود، باز یاری آنان و خون خواهی ایشان بر من لازم و واجب بود، چرا که خونشان ناروا و ظالمانه ریخته شد و خداوند در کمین شماست...».

این بخش، سیزده صفحه چاپی از مجموع پانزده صفحه را در بر می گیرد و در آن یحیی بن عبدالله دیدگاه خود را در خصوص تاریخ اسلام [از موضع] «مخالف» بیان می کند، یعنی دیدگاه و فهم و خودش را از تاریخ نهضت های علویان از زمان وفات پیامبر. اینجا تاریخ مبارزه و «خروج» برای مطالبه حقوق مشروع. در اینجا به مهم ترین نقاطی که یحیی بر آن تأکید کرده می پردازم و بررسی اصطلاحات این نامه و مقایسه آن را با دیگر نامه های کهن زیدیه - جز در موارد ضروری - به آینده موکول می کنم؛ در آغاز و قبل از همه ادریس به پدرش عبدالله بن حسن مثلاً و خاندان او توجه داده، از او چنین یاد می کند: «از جان پاکیزه و همتی بلند و دیانتی پسندیده و فروتنی و خداترسی برخوردار

بود. او پیر فواطم و آقای همه فرزندان پیامبران بود... و به دنبال او قرار می‌گیرند برادران و فرزندان پدر او و پس از آنان برادران و پسر عموهای من که ستارگان آسمان و مایه استواری دنیا و زینت زمین و امان آفرینش و معدن حکمت و سرچشمه دانش و پناه مظلوم و... بودند». از صفات فراوانی که یحیی می‌آورد و اصراری که در «تمایز ساختن» این خاندان دارد، تأکید بر نوعی برگزیدگی دیده می‌شود، هر چند این کلمه به صراحت به کار برده نشده است همانطور که کلمه عصمت نیز به کار نرفته، هر چند از نحوه چینش کلمات این معنا به دست می‌آید. این در حالی است که محمد نفس زکیه پیش از این در خصوص نسبش با ابوجعفر منصور رقابت داشته و مشابه همین صفات را در مقابل او بر شمرده است.

سپس یحیی بخش کاملی را به یادآوری کشته شدگان این خاندان و سوگواری بر آنها و اصرار بر گرفتن انتقامشان اختصاص می‌دهد. او الگوی خود و الگوی پیروانش را همان پدران و برادران خود می‌داند که اولین آنها علی بن ابی طالب [ع] است که «به هنگام قیام، قیام‌کننده بود و مبارزه را حتمی و جهاد با زورگویان را واجب می‌دانست. ولی کسانی که همچون سم ستوران در برابر پاپوش آدمیان بودند به مخالفت با او برخاستند و آنان که همچون تاریکی در برابر خورشید بودند با او درگیر شدند...» ممکن است خواننده گمان کند که مراد یحیی در اینجا خلفای راشدین‌اند، ولی این سخن یحیی «به هنگام قیام، قیام‌کننده بود» به زمان خلافت آن حضرت اشاره دارد و ربطی به قبل از آن ندارد و در ادامه هم سیاق، تأییدی بر همین نکته است: «... و اگر امیر مؤمنان می‌خواست، با تعارف و مهربانی با پیمان‌شکنان (ناکثان) و حمایت از گمراهان (مضلان) و دوستی با از دین‌ریمدگان (مارقان)، آرامش را برقرار می‌کرد و همه تسلیم او می‌شدند، ولی خدا و رسولش نمی‌پسندیدند که او خائنان را به دوستی بگیرد...».

به نظر می‌رسد که «ناکثان» و «مضلان» و «مارقان» اشاره‌ای است به گروه‌هایی که از یاری امام علی [ع] دست کشیده با او جنگیدند. ولی در اینجا برای ما دشوار است به صورت تمام و کمال آنها را مشخص کنیم. چه بسا مراد از ناکثان، طلحه و زبیر و پیروان آن دو باشند، زیرا آنان بیعت خود را با امام علی [ع] نادیده گرفتند. اما گمراهان امویان، و مارقان همان خوارچاند که در مورد آنان حدیثی نقل می‌شود که در آن آمده است: «مروق الرمية من السهم» [=ریمدن تیر از کمان]. یحیی با احتیاط کامل از اشاره به خلفای سه‌گانه

پرهیز کرده و در برابر آنها موضعی نگرفته است. تنها می ماند این عبارت: «چهارمی آنها از سر حسد و دشمنی گفت: چرا هم خلافت و هم نبوت به آنها برسد؟» که برای من دشوار است آن را به شخص معینی نسبت بدهم.<sup>۱</sup>

وی بلا فاصله این آیه را می آورد: «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» [النساء ۴/۴۵] و این همان آیه ای است که دوبار در کتاب الصفوة که منتسب به زید بن علی [ع] است<sup>۲</sup> مورد استشهاد قرار گرفته و در ادبیات زیدیه، و ادبیات شیعه به صورت کلی، به عنوان دلیلی برای اثبات جایگاه «آل» یعنی اهل بیت پیامبر در مسئله جانشینی پیامبر، بسیار مورد استناد قرار می گیرد.<sup>۳</sup>

سپس یحیی به ترتیب، قیام کنندگان علوی بر ضد دستگاه اموی را این گونه می شمارد:

۱. حسن بن علی بن ابی طالب [ع]؛

۲. حسین بن علی بن ابی طالب [ع]؛

۳. جدش حسن بن حسن بن عبدالله<sup>۴</sup>

و یاد آور می شود که عبدالرحمن بن اشعث (۸۵-) که علیه عبدالملک بن مروان قیامی را سامان داد و گروه های مخالف برگرد او جمع شدند، در ابتدا با حسن بن حسن بیعت کرد، هر چند بعدها پیمان شکنی کرد. و این نکته ای است که دیگر منابع زیدیه نیز آورده اند،<sup>۵</sup> ولی در دیگر منابع تاریخی تأییدی برای آن نمی توان یافت.

۴. زید بن علی [ع] و یحیی بن زید

سپس به حقانیت علویان در امر خلافت می پردازد و اینکه عباسیان این حق را از آنها غصب کردند: «برادرم محمد بن عبدالله پس از زید و فرزندش یحیی دعوت خود را آشکار ساخت و اولین کسانی که به او پاسخ مثبت دادند و با سرعت به سوی او آمدند جد تو محمد بن علی بن عبدالله ابن عباس و برادران و فرزندان او بودند. پس از آن، وی

۱. طبرسی در کتاب الاحتجاج این جمله را به ابوبکر صدیق نسبت داده است، ج ۱، صص ۱۰۹-۱۱۰ و ابن اثیر در الکامل به عمر بن خطاب؛ مقایسه کنید با النزاع و الضاحم تألیف مقریری، (به کوشش حسین مؤنس، القاهرة، ۱۹۸۸)، ص ۹۰.

۲. الصفوة، صص ۱۴۳-۱۵۶.

۳. زک: S.I.I.M. jafri, *the Origins*, 41-61.

۴. در اینجا خطایی فاحش در متن مقاله دیده می شود، چه اینکه جد یحیی کسی نیست جز حسن مثلاً و نسب او چنین است: حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب [ع]. بنابراین درج کلمه عبدالله را به جای علی بن ابی طالب [ع] باید غلط تابی به شمار آورد. (مترجم)

۵. کتاب المصابیح (دار الکتب، شماره ۸۱)، ق ۶۶-۶۷؛ الحدائق الوردیة (عکسی دمشق)، ج ۱، ص ۱۳۵.

برای دعوت به سوی او به‌پاخواست تا اینکه مردمانی را به وسیله دعوت به سوی خود فریفت. و همه امت اسلام می‌دانند که شما به سوی ما دعوت می‌کردید و بازگشتتان به سوی ما بود و خداوند از شما برای ما پیمان گرفته بود و ما نیز از شما برای «مهدی» خود محمد بن عبدالله بیعت گرفته بودیم، همو که جانی تربیت شده (نفس زکیه) و ترسا و خدا ترس و پسندیده داشت، ولی شما این پیمان را شکستید و از میراث خلافت چیزی را ادعا کردید که قبل از آن نه در قدیم و نه در جدید مدعی آن نبودید... این در حالی است که دعوت شما به او آشکار، و درخواست برای رهبری او با تصریح به نام او بود و امامت او در پرچم‌های شما - محمد یا منصور - ثبت شده بود...<sup>۱</sup> این جملات نشانگر دیدگاه زیدیه در خصوص بیعت ابواء است که در منابع آنها منعکس شده، در حالی که خود محمد نفس زکیه در نامه‌هایی که با منصور تبادل کرده، به این بیعت اشاره نکرده است.<sup>۱</sup> یحیی نامه را با یادآوری مصیبت‌هایی که به دست هادی و برادرش رشید بر برادران او وارد آمده ادامه می‌دهد، ولی نامی از مهدی نمی‌برد. او رشید را متهم می‌کند که به دلیل طغیان و دشمنی، نسبت به علی بن ابی طالب [ع] اظهار کینه می‌کند و از منزلت او می‌کاهد تا آنجا که در دشمنی با آن حضرت از بنی امیه هم پیش افتاده است و فرمان داده که قبر حسین بن علی بن ابی طالب [ع] را شخم بزنند. ولی در مورد رشید نقل نشده که او به دشنام علی [ع] فرمان داده و بغض او را اظهار کرده باشد و این از متوکل (۲۳۲-۲۴۶) نقل شده و او بود که به تخریب قبر حسین [ع] و خانه‌های اطراف آن فرمان داد و اینکه مکان قبر آن حضرت را شخم بزنند و در آن کشت و کار نمایند و آن را آبیاری کنند و این واقعه در سال ۲۳۶ اتفاق افتاد.<sup>۲</sup> و این نکته‌ای است که ناسخ نسخه «ص» از روی أخبار فتح متوجه آن شده و در حاشیه به صورتی ظریف به آن اشاره کرده است. سپس یحیی، هارون را به فسق و فجور متهم می‌کند: «و چرا جهاد نکنیم، حال آنکه تو صبح و شام در حال معصیت خداوندی و فریفته فرصتی شده‌ای که به تو داده شده است و خود را از عذاب در امان و مصون می‌پنداری: یک‌بار حیوانات را به جان هم می‌اندازی: شاخ به شاخ شدن قوچ‌ها و جنگ خروس‌ها و پاچه گرفتن سگان و بار دیگر با خواجگان و با مردان در می‌آمیزی و نماز را در مستی و هوشیاری ترک می‌کنی...». از زمان یزید

۱. رک: بحوث فی التاریخ العباسی، فاروق عمر، صص ۴۹-۵۹ و العباسیون الأوائل، صص ۱۹۴-۱۹۵.

۲. تاریخ الطبری، ج ۹، ص ۱۸۵؛ مروج الذهب، ج ۵، صص ۵۰-۵۱؛ مقال الطائین، صص ۵۹۷-۵۹۹؛ ط ۲، صص ۴۷۸-۴۷۹؛ الحدائق الوردیة (نسخه دمشق)، ج ۱، صص ۱۲۹-۱۳۰.

بن معاویه مخالفان چنین نسبت‌های ناپسندی را به تعدادی از خلفا داده‌اند. همین موارد را حسین بن علی فحّی نیز در خطبه خود آورده<sup>۱</sup> و حالت کلیشه را یافته است. ولی جای یادآوری دارد که این متوکل عباسی است که به بی حیایی و مستی مشهور بوده، نه رشید. یحیی در بخش سوم نامه بر ردّ امان‌نامه تأکید می‌کند و آن را با دو آیه از قرآن که در آن بر وعده‌الاهی به اولیائش در خصوص جانشینی در روی زمین تأکید شده است،<sup>۲</sup> به پایان می‌برد. دیگر گروه‌های مخالف نیز از قرن اول هجری به این دو آیه استناد کرده، و فرقه‌های شیعی با گرایش‌های مختلف آن را به کار برده‌اند.

پس از این معرفی سریع به بررسی صحت انتساب این نامه بر می‌گردیم. روشن است که این نامه نشانگر تاریخ زیدیه است، که تاریخ قیام مخالفانی است که کوشیدند برای زیدیه مشروعیت کسب کنند و تاریخ خاص آن را بنویسند. ما پیش از این یادآور شدیم که در دیگر منابع از نامه یحیی به رشید تا پیش از قبول امان‌نامه گزارشی وجود ندارد و تنها ابن‌سهل رازی است که این نامه را به نقل از عمر بن شبّه از مدائنی نقل می‌کند، ولی من نتوانستم اطمینان حاصل کنم که این نامه در متن گزارش مدائنی آمده باشد، چرا که این گزارش را ابن‌سهل از ابوزید عمر بن شبّه از مدائنی نقل می‌کند، بدون آنکه در این میان به سندی اشاره کند و تنها در بخشی که در آخرش این نامه را آورده می‌گوید: «ابوزید گفت»، بدون آنکه مشخص کند که آیا ابوزید عمر بن شبّه همچنان در حال نقل گزارش مدائنی است یا از دیگری نقل می‌کند. مدائنی میان سال‌های ۲۱۵ و ۲۲۸ از دنیا رفته، در حالی که در این نامه از تخریب مرقد حسین بن علی [ع] سخن به میان آمده و - همان‌گونه که اشاره کردم - منابع به تخریب این قبر در زمان عباسیان تا قبل از سال ۲۳۶ در زمان خلافت متوکل اشاره ندارند. این مسئله‌ای است که ما را در مورد صحت انتساب این نامه متوقف می‌کند، چه اینکه ممکن نیست این نامه در گزارشی که سندش به مدائنی منتهی می‌شود آمده باشد، حال آنکه مدائنی بنا بر دورترین احتمالات در سال ۲۲۸ از دنیا رفته است.<sup>۳</sup> اما وفات عمر بن شبّه در سال ۲۶۳ اتفاق افتاده است؛ آیا احمد بن سهل رازی نامه را از منبعی نقل کرده که نام آن را نیاورده و می‌خواسته به این وسیله ردگم کرده، چنین وانمود سازد که آن را از گزارشگری بزرگ همچون مدائنی گرفته است؟

۱. رک: مقدمه أخبار فحّ. صص ۱۰۲-۱۰۳.

۲. النور ۲۴/۵۵؛ القصص ۲۸/۵.

۳. رک: U. Sezgin, in: E.I.2.5 (1986), pp. 946-948 (art. Madaini).

این از نظر سند، اما وقتی به متن نامه توجه کنیم خواهیم دید که این نامه به نامه «منتسب» به محمد نفس زکیه خطاب به ابوجعفر منصور شباهت دارد، زیرا در آن آمده است که «پدرمان علی، وصی و امام بود» و «خداوند ما را برگزید و برای ما برگزید»،<sup>۱</sup> ولی در این نامه هرگز به آن نامه نفس زکیه اشاره نشده است، با اینکه چنین اشاره‌ای می‌توانست موضع یحیی را تقویت کند. از طرف دیگر این نامه در رد «امان‌دادن» به یحیی از طرف رشید نوشته شده، یعنی در این جهت، مشابه نامه محمد نفس زکیه به منصور است که در پایان آن محمد نفس زکیه می‌گوید: «چه امانی به من می‌دهی؟ امانی که به ابن‌هییره داده شد یا امانی که به ابومسلم؟»

همچنین نباید فراموش کنیم که در این نامه هیچ اشاره‌ای، نه مستقیم و نه غیر مستقیم به ادریس بن عبدالله هم وجود ندارد و ما نمی‌توانیم به طور دقیق سالی را که یحیی امان نامه را پذیرفت مشخص کنیم، زیرا منابع تاریخی به آن اشاره ندارند، هر چند طبری آن را در سال ۱۷۶ به هنگام روایت خروج یحیی از دیلم بر اساس روال خود در نقل حوادث سالیانه آورده است.<sup>۲</sup> اما، مشکلات یحیی پس از قبول امان‌نامه و ورود به بغداد و سپس به حجاز در سال ۱۸۴ آغاز شد و سعایت زبیریان در آن تأثیر داشت.<sup>۳</sup> بنابراین باید این نامه در سال ۱۷۶ یا با فاصله کمی بعد از آن تا قبل از سال ۱۸۴ نوشته شده باشد. این در حالی است که بنابر توضیحی که در مقدمه اخبار فتح داده‌ام، ادریس در سال ۱۷۹ وفات یافته (مسموم شده) است،<sup>۴</sup> پس جا داشت در این نامه از ادریس یاد می‌شد، آنجا که یحیی خطاب به رشید می‌گوید: «خداوند بعد از او [یعنی مهدی] ما را به وسیله تو مورد امتحان قرار داد، پس تو در کشتن ما حریص و در جست‌وجوی گریختگان ما از دست خود بودی. دوری منزل و فاصله مکانی آنان را از دست تو در امان قرار نمی‌داد و نیرنگ و حيله‌های تو در جای جای سرزمین تُرک و دیلم به دنبال آنان بود و تو تا تسلط بر آخرین نفر ما آرام نمی‌گرفتی». می‌بینیم که یحیی از سرزمین تُرک و دیلم یاد می‌کند، ولی از ادریس یاد نمی‌کند و حتی اشاره‌ای هم به او ندارد که آیا او در آن زمان زنده و به دنبال تأسیس دولت زیدیه در مغرب بوده، یا وفات یافته بوده و در هر دو حالت یادکردن از او می‌توانست به موضع یحیی مدد رساند.

۲ همان، ج ۸، صص ۲۴۲-۲۴۳.

۴ همان، صص ۶۸-۶۵.

۱ تاریخ الطبری، ج ۷، صص ۵۶۶-۵۶۸.

۳ مقدمه اخبار فتح، ص ۷۸ و بعد از آن.

این همه ما را در صحت انتساب این نامه به یحیی به تأمل و احتیاط وامی‌دارد و به این سمت سوق می‌دهد که بگوییم این نامه جعلی است و در سال‌هایی پس از ۲۳۶ (سالی که متوکل قبر حسین [ع] را تخریب کرد)، نوشته شده است، یا اینکه فرض بگیریم که هسته اولیه آن وجود داشته، ولی در این زمان بازنویسی و بر آن مطالبی افزوده شده است. این نامه به حق از نظر ادبی قطعه‌ای ممتازی است که می‌توان آن را از نظر بلاغت و انتخاب الفاظ و تنوع موسیقایی که با جفت‌نگاری و الهام از واژه‌ها و آیات قرآنی فراهم آورده، با نامه ابراهیم بن ابی‌یحیی مقایسه کرد. این نامه در سبک، شبیه خطبه منسوب به یحیی بن عبدالله است که آن را در برابر بزرگان اهل جبل و دیلم ایراد کرده و در آن به تاریخ امت اسلام از آغاز رسالت پرداخته و به نقش امامان زیدیه اشاره کرده است. و از قبیل نامه‌هایی است که به «تاریخ نجات» *Salvation History* پرداخته است. نامه ولید دوم فرزند یزید بن عبدالملک بن مروان را از اولین نمونه‌های چنین نامه‌هایی قلمداد کرده‌اند.<sup>۲</sup>

\* \* \*

در مروری که داشتیم روشن شد که قبل از یقین به صحت انتساب این نامه‌ها، باید در آنها تأمل کرد، چرا که نامه ادریس به مردم مصر علاوه بر ضعف ساختاری و زبانی، در برابر نقد تاب نمی‌آورد. نامه یحیی بن عبدالله به هارون الرشید نیز علی‌رغم استواری ساختار و متانت روش و بلاغت خاص آن، نویسنده (یا یکی از نویسندگان) به مغالطه تاریخی فاحشی دچار شده است. این در حالی است که نتوانستیم در صحت نامه ابراهیم بن ابی‌یحیی به ابو محمد حضرمی و نامه ادریس به بربر تشکیک کنیم، ولی این بدان معنا نیست که به صحت این دو نامه یقین داریم، به ویژه آنکه قراین خارجی آنقدر فراوان نیست که به ما اجازه دهند تا مطالعه فراگیرتری داشته باشیم. این مشکل به صورت کلی به دو مسئله که هر دو مربوط به منابع است باز می‌گردد:

اول آنکه اغلب منابع زیدیه همچنان تحقیق نشده باقی مانده است، هرچند در دو دهه اخیر چند کار جدید در فهرست‌نویسی میراث زیدی منتشر شده است.

۱. رک: أخبار فحّ.

۲. تاریخ الطبری، ج ۷، صص ۲۱۹-۲۲۴ (=ج ۳، صص ۱۷۵۶-۱۷۶۵)؛ عبدالحمید بن یحیی الکاتب، احسان عباس، صص ۳۱۷-۳۱۱ و رک: P. Crone and M. Hinds, *God's Calip*, 26-28, 43, 95. و ترجمه نامه صص ۱۱۶-۱۲۶.



و دوم آنکه این منابع، به مقطعی باز می‌گردد که در آن زبیدیه به تدوین تاریخ خود پرداخته بودند، یعنی اواخر قرن سوم، و قرن چهارم هجری، مقطعی که برخی از «گروه‌ها»ی زبیدی موفق به برابری حکومت شده بودند و زبیدیه نیز در قالب یک «نهاد» درآمد، با همه لوازم آن یعنی تحول در اندیشه و اعتقاد و آگاهی این «نهاد» از سرآغاز و تاریخ خودش. و این بدان معناست که نگارش تاریخ تابع ساز و کارهای شفاهی / کتبی شده بود. نگارش خوشه‌چین مجموعه‌ای از ساختارهای نوشتاری و بیانی آماده است، همانطور که در زمان معین اجماع که نمایان‌گر «آگاهی» به خویشتن است، تمایل دارد اصطلاحات اعتقادی‌ای را به کارگیرد که نهادپذیر شده و تابع دیدگاه نوشونده تاریخی آن است.<sup>۱</sup>

در برابر این مورخان مجموعه بزرگی از اسناد و ادبیات «دعوت» قرار دارد که میراث خاصی را تشکیل می‌دهد که اساساً به صورت شفاهی روایت می‌شدند - و برخی هم بدون شک به صورت سند یا نامه‌های مکتوب بودند. این منابع یا مآخذ مختلف، «فضاهای معنایی» مشخصی را تشکیل می‌دادند که هر یک عهده‌دار کارکردی خاص بود<sup>۲</sup> و از «فضاهای معنایی» خودشان جدا می‌شدند تا در فضاهای جدید با کارکردهای متفاوت به کار گرفته شوند و از این راه فرایند - آگاهانه یا نا آگاهانه - سنگ بنای «معماری» بیانی نوینی گذاشته می‌شود که ساز و کارها و قالب‌های خاص خود را دارد و گاهی در تشکیل «گفتمانی» مشارکت می‌کند که در مقطعی خاص دیگر مذاهب و گرایش‌ها را هم تحت شمول خود قرار می‌دهد.

بنابراین «فضای معنایی» مثلاً یک خطابه شورآفرین با «فضای معنایی» یک خطابه سیاسی یا ایدئولوژیک - دینی یا... مختلف است. همین مسئله در مورد دیگر «اصناف و طبقات» هم صدق می‌کند. هر «گفتمانی» مردمانی مشخص، زبانی ویژه با نمادها و «وابسته‌های مننی» خاص خود را دارد، ولی به هنگام جداسدن آن گفتمان از «فضای معنایی‌اش» برای آنکه در قالب تدوینی و بیانی جدیدش به کار گرفته شود، آن گفتمان دلالت‌های خود را به دوش می‌کشد تا آنها را برای مخاطب قرار دادن مردمانی جدید به خدمت بگیرد، کاری که به زوال معانی و «وابستگی‌های مننی» و مرجعیت یا

۱. رک: مقدمه آخار فیح، صص ۱۲-۱۵.

۲. این تعبیر به جای اصطلاح آلمانی (Sitz im Leben) به کار گرفته شد، در مورد این اصطلاح رک: K. Koch.

مرجعیت‌های جدیدی منجر خواهد شد که «فضای معنایی» متفاوتی را شکل خواهد داد. در اینجا توجه ما بر روی بررسی سند متمرکز نشده، بلکه بحث ما متوجه آن «فضای معنایی» ای است که مضمون آن از آن جدا شده و متوجه آن فضای جدیدی است که در آن به کار گرفته شده است.

برخی از نامه‌هایی که پیش روی ماست نامه‌هایی محرمانه در باب «دعوت» به شمار می‌روند؛ همچون نامه ابراهیم بن یحیی<sup>۱</sup> به ابومحمد حضرمی که سند آن به یکی از داعیان، یعنی عبدالعزیز بن یحیی کنانی می‌رسد که این رساله را از سندی زیدی در حلقه‌ای دیگر روایت می‌کند. ما نتوانستیم به وجود سند دومی برای این نامه که مدائنی آن را روایت کرده باشد، مطمئن شویم. همینطور است نامهٔ ادريس به بربر که نامه‌ای «عمومی» در باب دعوت است و دارای سند زیدی خانوادگی است. اما نامهٔ ادريس به مردم مصر سندی ندارد و در هر صورت سست‌تر از آن به نظر می‌آید که در برابر نقد مقاوم بماند. می‌ماند نامهٔ یحیی بن عبدالله به هارون الرشید که آن را عمر بن شبه از مدائنی روایت کرده است. این نامه - همانگونه که گفتیم - علی‌رغم استواری ساختار و تکیه بر ادبیات زیدی، انتسابش ثابت نشد، بلکه این احتمال را ترجیح دادیم که چه بسا نوشتن یا بازنویسی آن به بعد از سال ۲۳۶ هجری بازگردد. این نامه از جمله نامه‌هایی است که تاریخ «دعوت» را بازنویسی می‌کند تا در سیاق تاریخی‌ای قرار گیرد که ما آن را «تاریخ نجات» نامیده‌ایم. بنابراین باید هر یک از نامه‌ها را برای تحلیل گفتمان، هندسه و وابسته‌های متنی‌اش در درون صنفی که به آن منتسب می‌شود مورد بررسی قرار دهیم. بررسی این نامه‌ها نمی‌تواند کامل شود، مگر بعد از فراهم آمدن شرایطی که برای چنین تحقیقاتی ذکر کردیم. و این مسئله‌ای است که همچنان این دو مهم را انتظار می‌کشد: انتشار منابع اولیهٔ زیدیه<sup>۲</sup> و مطالعهٔ سیر تحول عقیده یا عقاید زیدیه و مقایسهٔ آن با وابستگی‌های متنی‌اش در میان اولین گفتمان‌های فرق زیدی نخستین و دیگر فرق اسلامی. امیدوارم این تحقیق توانسته باشد اولین گام را در این مسیر بردارد.

۱. صحیح ابی یحیی. (مترجم)

۲. اکنون پس از گذشت کمتر از یک دهه از زمان تألیف این مقاله، تلاش‌هایی هر چند با تأخیر در جهت نشر میراث زیدیه آغاز شده است، در اثری که اخیراً توسط نگارنده با نام تراث الزیدیه منتشر شده، می‌توان اطلاعات بیشتری در این زمینه به دست آورد. رک: تراث الزیدیه، مرکز مطالعات ادیان و مذاهب، قم، ۱۳۸۴

متن نامه‌ها<sup>۱</sup>

نامهٔ ابراهیم بن ابی یحیی به ابومحمد حضرمی

... و وجهٌ إلى مصر و ما يليها ثلاثة. و كتب معهم إبراهيم بن محمد بن أبي يحيى  
الفقيه الذي يقال له: أستاذ محمد بن إدريس الشافعي، و كان من دعاة يحيى، و من  
أجلة أهل زمانه إلى أبي محمد الحضرمي كتاب فيه:<sup>۲</sup>

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام عليك فإنني أحمد الله إليك<sup>۳</sup> الذي لا إله إلا هو و أسأله أن يصلي علي محمد عبده و  
رسوله صلى الله عليه و على المستوجبين الصلاة من أهله.

أما بعد، فقد بلغني حبك أهل بيت نبيك عامّة، و يحيى بن عبدالله خاصة لمكان النبي  
صلى الله عليه و سلم<sup>۴</sup> منهم، و لموضعهم الذي فضّلهم الله به من بيننا، فلقد وقّفت لرشدك  
بمودّتك لهم، لأنّهم أحق الناس بذلك منك و من الأمّة و أقمّنهم<sup>۵</sup> أن يقربك حبّهم إلى ربك،  
لأنّهم أهل بيت الرحمة، و موضع العصمة، و قرار الرسالة، و إليهم كان مختلف الملائكة، و  
أهل رسول الله و عترته، فهم معدن العلم و غاية الحكم. فتمسّك بصاحبك؛ و استظلّ بظله،  
و أعنّه على أمره، و ارض به محلاً، و لا تبغ به بدلاً، فإنّه من شجرة باسقة الفرع،<sup>۶</sup> طيبة النبع،  
ثابتة الأصل، دائمة الأكل، قد ساخت عروقها؛ فهي طيبة الثرى، و اهترت غصونها فهي  
تنطف الندى، و أورقت منضرة، و نورّت مژهرة،<sup>۷</sup> و أثمرت مورة؛<sup>۸</sup> لا ينقص ثمارها الجناة،  
و لا شرعها السقاة، فمن نزل بها و آوى إليها و ردّ حياتاً تفيض، و رعى رياضاً لا تغيض،  
و شرب شرباً<sup>۹</sup> رويّاً هنيئاً مرياً متلألئاً، غريضاً<sup>۱۰</sup> فضيضاً، فروى و ارتوى و أروى من  
رواء<sup>۱۱</sup> بدلاء ملاء مبدولة غير ممنوعة، معروضة غير مقطوعة.

فاستمسك بالعروة الوثقى من معرفة حق الله عليك في نصرة يحيى، و تحريم حرّمته،  
و استغنم الظفر بما يلزمك من حفظه بمكان<sup>۱۱</sup> النبي عليه السلام، و مكان الوصي بعده

۱. به سهم خود متن نامه اول، دوم و چهارم را با کتاب آخار فتح و نامه سرزم را با کتاب المصايح بر اساس نسخه‌های اخیراً منتشر شده در یمن مقایسه و اختلافات آن را با آنچه در مقالهٔ استاد ماهر جزّار آمده در پانوشت مندرک شدم. (مترجم)

۲. (کتاب فيه) در نسخهٔ چاپ یمن دیده نمی‌شود.

۳. أحمد إليك الله.

۴. صلى الله عليه و آله.

۵. قمين: سزاوار.

۶. طيبة النبع.

۷. مورة: عریضاً.

۸. شرباً.

۹. غريضاً.

۱۰. من قرار رواء.

۱۱. لمكان.

الإمام، و مكان أهله منه و حفظ دين الله خاصة،<sup>١</sup> و في أهل البيت عامة.

و أحببهم جميعاً حباً نافعاً، و اجعل حبك إياهم حباً دائماً بغير<sup>٢</sup> تقصير و لا إفراط و لا احتراق و لا اختلاق. تجمعهم إذا تفرّقوا و لا تفرّق بينهم إذا اجتمعوا، و لا تصدّق عليهم أهل الفرية من الرافضة الغلاة،<sup>٣</sup> فإنهم العداة<sup>٤</sup> للقائمين بالحقّ من عترة الرسول، و سوء النية فيهم، و الجرأة على الله بالإفك و الشنئان، و هم أهل الخلافة و قلّة المهابة للعواقب.

و اعلم أن من اعتقد ترك ما نُهي عنه في السّرّ الباطن، و أظهر الحقّ في المواطن، و لزم التقوى، و حفظ حقّ ذي القربى، و تجنّب في حبّهم الجور و الحزونة.<sup>٥</sup> و سلك الطريقة الوسطى، و سار فيهم بالقسط و السهولة، و أقرّ بالفضل لأهله، و فضل ذا الفضل<sup>٦</sup> منهم بفضله،<sup>٧</sup> و دعا إلى الله تعالى<sup>٨</sup> و إلى كتابه و سنّة نبيّه، و لم ير الإغماض في دينه، و لم ينقض مبرماً، و لم يستحلّ محرماً، فمن كانت هذه صفته لحقّ بالصالحين من سلفه و بخير آبائه الطاهرين.

فتدبّر ما وصفتُ لك، و ميّزه بقلبك، فإن كنت كذلك لحقت بأهل الولاية الباطنة و المودّة الواثقة<sup>٩</sup> التي لم تغيّرهما فتنةً و لم تصبها أبنة،<sup>١٠</sup> فتسكن خير دار عند أكرم جبار،<sup>١١</sup> بأهناً راحةً و أفضل قرار، في مقام لا تشوّبه المكاره و الغلّ، و لا يعاب أهله بسوء الأخوة و البخل، يتلاقون بأحسن تحية، بصدور بريّة و أخلاق سنيّة، لا تمازجها الريبة، و لا تشاع<sup>١٢</sup> فيها الغيبة، قد وصلهم الله بجله فاتصلوا به، و جمعهم في جواره فاستبشروا به، فعلى ذلك يتواخون و به يتواصلون، يتحابّون بالولاية و يتوادّون بحسن الرّعاية، فهم كما قال الله تعالى: ﴿كَرَّرَ أَخْرَجَ شَطَأَهُ<sup>١٣</sup>﴾ الآية [الفتح ٢٩/٤٨] فهم مثل من خلا من قبلهم مسّتهم البأساء و الضراء و نالهم المكروه و اللأواء و الشدّة و الأذى، و امتحنوا بعظيم المحن و البلوى، فصبروا لله على ما امتحنهم به، و أخلصوا لله ما أرادوا منه، فحباهم<sup>١٤</sup> على ما أسلفوا، و كافأهم بجميل ما اكتسبوا، و أحبّهم لعظم ما صبروا له،<sup>١٥</sup> ﴿و الله يحبّ

١. فيه خاصّة.

٢. من غير.

٣. الرافضة و الغلاة.

٤. أهل العداوة.

٥. الحزونة حشونة.

٦. ذا الفضل منهم.

٧. و تبرّزه به.

٨. (تعالى) در نسخه چاپ يمن ديده نمی شود.

٩. الواثقة، واثقة ثابت و با دوام.

١٠. ابنه: تهمت و عيب.

١١. جار.

١٢. و لا تشاع.

١٣. شَطَأُهُ قَارَرُهُ.

١٤. فحازاهم الله.

١٥. لعظيم ما صبروا.

الصابرين | قال عمران ١٤٦/٣. رزقنا الله و إياك تراحم الأبرار، و تواصل الأخيار الذين لهم عقبى الدار، و فتح لنا و لك أبواب الحكمة، و عصمنا و إياك بحبل العصمة، و شملنا بجميل النعمة. و السلام عليك و رحمة الله و بركاته.<sup>١</sup>

نامه ادريس به قبائل بربر

..و كان إدريس قد كاتب قبائل البربر و أهل شلف<sup>٢</sup> و تاهرت و زناته و زواغة و صنما و صنهاجة و لواته، فاستجابوا<sup>٣</sup> له و وعدوه النصر و القيام معه حتى يبلغ ما يريد أو يموتوا عن آخرهم.

و هذه رسالته إليهم كما قال الحسن بن علي بن محمد بن الحسن بن جعفر بن الحسن بن الحسن بن علي بن أبي طالب:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل النصر لمن أطاعه، و عاقبة السوء لمن عندَ عنه، و لا إله إلا الله المتفرد بالوحدانية، الدالّ على ذلك بما أظهر من عجيب حكمته و لطف تدبيره، الذي لا يُدْرِكُ إلا بأعلامه و بيّناته، سبحانه منزهاً عن ظلم العباد و عن السوء و الفساد، ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشورى ١٠/٤٢] و صَلَّى الله على محمد عبده و رسوله و خيرته من جميع خلقه، انتجبه و اصطفاه و اختاره و ارتضاه صلوات الله عليه و على آله أجمعين.

أما بعد، فإنّي أدعوكم إلى كتاب الله و سنّة نبيّه صَلَّى الله عليه و آله، و إلى العدل في الرعية، و القسم بالسوية، و دفع الظالم و الأخذ بيد المظلوم، و إحياء السنّة و إماتة البدعة، و إنفاذ حكم الكتاب على القريب و البعيد، فاذكروا الله في ملوك تجبّروا و في الأمانات خفروا،<sup>٤</sup> و عهود الله و ميثاقه نقضوا، و ولد نبيّه قتلوا، و أنكرتم الله في أرامل افتقرت، و يتامى ضيّعت، و حدود عطّلت و في دماء بغير حقّ سفكت، قد نبذوا الكتاب و الإسلام و رآه ظهورهم كأنّهم لا يعلمون، فلم يبقَ من الإسلام إلا اسمه و لا من القرآن إلا رسمه.

و اعلموا عباد الله أن ممّا أوجب الله على أهل طاعته المجاهدة لأهل عداوته و معصيته باليد و اللسان، فباللسان الدعاء إلى الله بالموعظة الحسنة و النصيحة و التذكّرة، و الحضّ على طاعة الله، و التوبة عن<sup>٥</sup> الذنوب و الإنابة و الإقلاع و النزوع عمّا يكره الله، و التواصي

٢. سلف.

١. أخبار فتح، چاپ يمن، صص ٥٠-٥٣.

٤. ختروا، ختروا، خفروا، خيانت.

٣. و استجابوا.

٥. من..

بالحقّ و الصدق و الصبر و الرحمة و الرفق، و التناهي عن معاصي الله كلّها، و التعليم و التوفيم لمن استجاب لله و لرسوله، حتّى تنفذ بصائرهم و تكمل نحلّتهم،<sup>۱</sup> و تجتمع كلمتهم، و تنتظم ألفتهم، فإذا اجتمع منهم من يكون للفساد دافعاً، و للظالمين مقاوماً، و على البغي و العدوان قاهراً، أظهروا دعوتهم و ندبوا العباد إلى طاعة ربّهم، و دافعوا أهل الجور عن ارتكاب ما حرّم الله عليهم، و حالوا بين أهل المعاصي و بين العمل بها فإنّ في معصية الله تلفاً لمن ركبها، و هلاكاً لمن عمل بها.

و لا يؤسنتكم من علوّ الحقّ و إظهاره قلّة أنصاره، فإنّ فيما بديء به من وحده<sup>۲</sup> النبيّ، صلى الله عليه،<sup>۳</sup> و الأنبياء الداعين إلى الله قبله و تكثيره إيّاهم بعد القلّة، و إعرانهم بعد الدلّة دليل بين، و برهان واضح، قال الله عزّ و جلّ: ﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ﴾ [آل عمران ۱۲۳/۳] ﴿وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ [الحج ۴۰/۲۲] فنصر الله نبيّه، و كتّر جنده و أظهر حزيه، و أنجز وعده، جزاء من الله سبحانه<sup>۴</sup> و ثواباً لفعله و صبره و إيثاره طاعة ربّه و رأفته بعباده و رحمته و حسن قيامه بالعدل و القسط في بريّته، و مجاهدة أعدائه و زهده فيما زهده فيه، و رغبته فيما ندبه إليه، و مواساته أصحابه، و سعة خلقه، كما أدبه الله و أمره و أمر العباد باتّباعه، و سلوك سبيله، و الاقتداء بهديه و اقتفاء أثره فإذا فعلوا ذلك أنجز لهم ما وعدهم كما قال عزّ و جلّ: ﴿إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَنْتِزِعْ أقدامكم﴾ [محمد ۷/۴۷] و قال: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ العُدْوَانِ﴾ [المائدة ۲/۵] و قال: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ وَ إِيْتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَ يَنْهَى عَنِ الفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ﴾<sup>۵</sup> [النحل ۹۰/۱۶] و كما مدحهم و أثنى عليهم إذ يقول: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ [آل عمران ۱۱۰/۳] و قال عزّ و جلّ: ﴿المُؤْمِنُونَ<sup>۶</sup> وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ [التوبة ۷۱/۹] و فرض الله جلّ جلاله<sup>۱۰</sup> الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر، و أضافه إلى الإيمان به و الإقرار بمعرفته،

۱. و يكمل علمهم.

۲. و حدة.

۳. صلى الله عليه و آله.

۴. در نسخه چاپ بمن به جای (سبحانه): له.

۵. قال تعالى..

۶. در نسخه چاپ بمن ادامه آیه نیر آمده است: .. وَ النِّبِيُّ يَعْظُمُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.

۷. در متن مقاله شماره آیه به اشتباه به جای ۹۰، ۱۰ ذکر شده است.

۸. و المؤمنون..

۹. در نسخه چاپ بمن ادامه آیه نیر آمده است: .. يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ.

۱۰. فرض الله عزّ و جلّ..

و أمر بالجهاد عليه و الدعاء إليه، فقال عزّ و جلّ: ﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ  
الْآخِرِ وَ لَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لَا يَدِينُونَ بَيْنَ الْحَقِّ﴾ [التوبة ۲۹/۹] و فرض  
قتال العاندين عن الحق، و الباغين عليه، ممّن آمن به و صدّق بكتابه حتى يعودوا إليه و  
يؤمنوا.<sup>۲</sup> كما فرض الله قتال من كفر به و صدّ عنه حتى يؤمن و يعترف بدينه و شرائعه،  
فقال:<sup>۳</sup> ﴿وَ إِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأْضَلُّوا فَأُصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى  
فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِي إِلَى أَمْرِ اللَّهِ﴾ [الحجرات ۹/۴۹].

فهذا عهد الله إليكم، و ميثاقه عليكم بالتعاون<sup>۴</sup> على البرّ و التقوى و لا تعاونوا على الإثم و  
العدوان، فرضاً من الله واجباً و حكماً<sup>۵</sup> لازماً، فأين عن الله تذهبون، و أنتى تؤفكون، و قد  
جابت الجابرة في الآفاق شرقاً و غرباً، و أظهروا الفساد و امتلأت الأرض ظلماً و جوراً،  
فليس للناس ملجأ و لا لهم عند أعدائهم حسن رجاء.

فعسى أن تكونوا معاشر إخواننا من البربر اليد الحاصدة للجور و الظلم، و أنصار  
الكتاب و السنّة، القائمين بحقّ المظلومين من ذريّة خاتم النبيّين، فكونوا رحمكم الله<sup>۶</sup> عند  
الله بمنزلة من جاهد مع المرسلين و نصر الله مع النبيّين.<sup>۷</sup>

و اعلّموا معاشر البربر أو تيتم<sup>۸</sup> و أنا المظلوم الملهوف، الطريد الشريد الخائف الموتور  
الذي كثر و اتروه، و قلّ ناصروده، و قتل إخوته و أبوه، و جدّه و أهله، فاجيبوا داعي الله فقد  
دعاكم إلى الله، قال الله:<sup>۹</sup> ﴿وَ مَنْ لَأ يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ  
أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ [الأحقاف ۱۰ ۳۲/۴۶] أعادنا الله و إياكم من الضلال و هदानا و  
إياكم إلى سبيل الرشاد.

و أنا إدريس بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علي بن أبي طالب. رسول الله صلّى الله  
عليه،<sup>۱۱</sup> و علي بن أبي طالب رضي الله عنه، جدّاي، و حمزة سيّد الشهداء و جعفر الطيّار في  
الجنّة عمّاي، و خديجة الصديقة و فاطمة ابنة<sup>۱۲</sup> أسد الشفيقة برسول الله جدّتاي، و فاطمة

۱. در متن مقاله شماره آیه به جای ۲۹، ۹۲ ذکر شده است.

۲. و یقیئوا.

۳. فقال تعالی..

۴. في التعاون..

۵. من الله.

۶. (رحمکم الله) در نسخه چاپ یمن دیده نمی شود.

۷. مع النبيّين و الصديقين.

۸. أنى ناديتکم..

۹. قال الله تعالی..

۱۰. در متن مقاله نام سوره به اشتباه الصّف ذکر شده است.

۱۱. صلّى الله عليه و آله و سلّم.

۱۲. بنت.

ابنة رسول الله<sup>٢</sup> سيّدة نساء العالمين، و فاطمة ابنة<sup>٣</sup> الحسين سيّدة بنات ذراري النبيّين أمّاي، و الحسن و الحسين ابنا رسول الله أبواي، و محمّد و إبراهيم ابنا عبدالله، المهدي و الزاكي، أخواي.

فهذه دعوتي العادلة غير الجائرة، فمن أجايني فله مالي و عليه ما عليّ، و من أبي فحظّه خطأ، و سيّرى ذلك عالم الغيب و الشهادة. إنّي لم أسفك له دمًا و لا أستحللت له محرماً و لا مالا و استشهدك يا أكبر الشاهدين شهادة، و استشهد جبريل و ميكائيل أنّي أوّل من أجا ب و أناب، فلبّيك اللهم لبّيك. مزجي<sup>٤</sup> السحاب، و هازم الأحزاب، مصيّر<sup>٥</sup> الجبال سراباً بعد أن كانت صمّاً صلاباً، أسالك النصر لولد نبيّك إنك على ذلك قادر.<sup>٦</sup>

خير ادريس بن عبدالله بن حسن بن حسن حاكم مغرب و نامۀ او به مردم مصر  
حدثني أبو العباس الحسيني رضي الله عنه بإسناده عن إدريس بن عبدالله بن الحسن  
عليهم السلام:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أما بعد، فالحمد لله ربّ العالمين، لا شريك له الحيّ القيّوم، و السلام على جميع المرسلين، و على من اتبعهم، و آمن بهم أجمعين.

أيها الناس إن الله ابتعث محمداً صلّى الله عليه و آله و سلّم بالنبوة و خصّه<sup>٧</sup> بالرسالة، و حباه بالوحي، فصدع بأمر الله و أثبت حجّته، و أظهر دعوته، و إن الله جلّ ثناؤه خصّنا بولادته و جعل فينا ميراثه و وعده فينا وعداً سيفي به،<sup>٨</sup> فقبضه الله إليه محموداً لا حجة لأحد على الله و لا على رسوله صلّى الله عليه و آله و سلّم: ﴿فَلَيْلِهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَذَاكُمْ أَجْمَعِينَ﴾ [الأنعام ١٢٩/٦] فخلّفه الله جلّ ثناؤه فينا بأحسن الخلافة، غداً بنا بنعمته صغاراً، و أكرمنا بطاعته كباراً، و جعلنا الدعاء إلى العدل، العاملين<sup>٩</sup> بالقسط المجانبين للظلم، و لم نملّ من دفع الجور<sup>١٠</sup> طرفة عين من نصحننا لأمتنا، و الدعاء إلى سبيل ربّنا جلّ ثناؤه، فكان ممّا خلّفته أمته فينا أن سفكوا دماءنا، و انتهكوا حرمتنا، و أيتموا صغيرنا، و

١. بنت.. ٢. صلّى الله عليه و آله و سلّم..

٣. بنت.. ٤. اللهم مرجي..

٥. مسيّر.. ٦. أخبار فتح، جاب بمن، صص ٥٧-٦١.

٧. له به..

٨. و اختصّه..

٩. القائمين..

١٠. مدّ و فع الجور..



قتلوا کبیرنا، و اٹکلوا نساءنا، و حملونا علی الخشب، و تهادوا رؤوسنا علی الأطباق، فلم نکلّ و لم نضعف، بل نری ذلك تحفة من ربنا جلّ ثناؤه، و کرامة أکرمنا بها، فمضت بذلك الدهور، و اشتملت علیه الأمور، و رُبّی منّا علیه الصغیر، و هرم علیه الکبیر، حتی ملک الزندیق أبوالدوانیق، و قد قال رسول الله صلّی الله علیه و آله: <sup>۱</sup> «ویل لقریش من زندیقها، یحدث أحداثاً یغیّر دینها، و یهتک ستورها، و یهدم قصورها، و یذهب سرورها». فسام أمتنا الخسف، و منعهم النّصف، و ألبسهم الذلّ، و أشعرهم الفقر، و أخذَ أبو عبدالله <sup>۲</sup> شیخ المسلمین وزیر المؤمنین <sup>۳</sup> و ابن سید النبیین صلّی الله علیه و آله و سلّم فی بضعة عشر رجلاً من أهل بیته و أعمامی صلوات الله علیهم و رحمته و برکاته، منهم علی بن الحسن بن الحسن بن علی <sup>۴</sup> المجتهد و المحبّ، <sup>۵</sup> و أبو الحسین المستشهد بفحّ بالأمس <sup>۶</sup> صلوات الله علیهم <sup>۷</sup> أهل البیت إنّه حمید مجید، فأخرج بهم أبوالدوانیق الزندیق فطبق علیهم بیتاً حتّی قتلهم بالجوع.

و بعث أخی محمّد بن عبدالله بن الحسن صلوات الله علیه ابنه علیاً علیکم، فخرج بمصر فأخذ فأوثق <sup>۸</sup> و بُعثَ إلیه فغلق <sup>۹</sup> رأسه بعمود حدید. ثم قتل أخوای محمّد و إبراهیم صلوات الله علیهما العابدین العالمین المجتهدین الذائدين عن محارم الله، شریا و الله أنفسهما لله جلّ ثناؤه فنصب رؤوسهما <sup>۱۰</sup> فی مساجد الله علی الرماح حتّی قصمه قاصم الجبارین. ثمّ ملک بعده ابنه الضالّ، فانتهک الحرمات، و اتبع الشهوات، و اتخذ القینات، و حکم بالهوی، و استشار الإماء و لعبت به الدنی. <sup>۱۱</sup> و زعم أنّه المهديّ الذي بشرت به الأنبیاء، فضیّق علی ذریّة محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم و طردهم و کفل من ظهر منهم و عرضهم طرفی النهار حتّی أن الرجل لیموت من ذریّة محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم فما یرجى به حتّی یتغیّر. ثم بعث إلیّی و قیدنی و أمر بقتلی، فقصمه قاصم الجبارین و جرت علیه سنّة الظالمین فخرس الدنیا و الآخرة ﴿ذَلِکَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِینُ﴾ <sup>۱۲</sup> [الحج ۲۲/۱۱].

۱. (صلى الله عليه وآله) در نسخهٔ حجاب بمن دیده نمی شود.

۲. عبدالله بن الحسن.

۳. وزیر المؤمنین.

۴. علی بن الحسن بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب. که همین نسب صحیح است چرا که علی فرزند

حسن مثلث بوده است نه حسن مثلث.

۵. المجتهد المخبّر.

۶. بالأمس.

۷. صلوات الله و رحمته و برکاته علیهم.

۸. فطین.

۹. و أوثق.

۱۰. فغلق.

۱۱. رأسیهما.

۱۲. (خسر الدنیا و الآخرة ذلک هو الخسران المبین)

ثمّ ملك بعده ابنه الفاسق في دين الله، فسار بما لا تبلغه الصفة من الجرأة على ربّ العالمين، ثمّ بعث لياخذ نفرأً متاً فيضرب أعناقهم بين قبر رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم<sup>١</sup> و منبره، فكان من ذلك ما لا أظنّه إلّا قد بلغ كلّ مسلم.

ثم قتل أخي سليمان بن عبدالله، و قتل ابن عمّي الحسين بن علي صلوات الله عليه في حرم الله، و ذبح ابن أخي الحسن بن محمد بن عبدالله في حرم الله بعد ما أُعطي أمان الله. و أنا ابن نبيكم صلّى الله عليه وآله و سلّم أدعوكم إلى كتاب الله و سنّة نبيّه<sup>٢</sup> صلّى الله عليه وآله و سلّم و أنزركم الله جلّ ثناؤه، و موقفكم بين يديه غداً و فزعكم إلى محمّد صلّى الله عليه وآله و سلّم تسألونه الشفاعة و ورود الحوض، و إن تنصروا نبيكم صلّى الله عليه وآله و سلّم و تحفظوه في عترته، فوالله لا يشرب من حوضه و لا ينال شفاعته من حادنا و قتلنا و جهد على<sup>٣</sup> هلاكنا.

هذا في كلام طويل دعاهم فيه إلى نصرته.<sup>٤</sup>

نامه يحيى بن عبدالله به هارون الرشيد

و كتب هارون إلى يحيى بن عبدالله كتاباً يعرض عليه فيه الأمان له و يبذل ليحيى من المال؛ ألف ألف، و ألف ألف، و ألف ألف، و من القطائع كذا و كذا، و أن ينزله من البلاد حيث أحبّ و يولّوه من الولايات و البلاد ما أراد و يقضوا له من الحوائج كلّ ما طلب.

فكتب يحيى إلى هارون جواب كتابه بكتابه هذا و هو معتصم بما يؤكّد الديلمي من ذمّته راج منه الوفاء و حسن المدافعة، و لِمَا أظهر من منعه و عقد من ذمّته. و هذا كتابه:

بسم الله الرحمن الرحيم

أما بعد، فقد فهمت ما عرضت عليّ من الأمان على أن تبذل لي أموال المسلمين، و تقطعني ضياعهم التي جعلها الله لهم دوني و دونك، و لم يجعل لنا فيها نقيراً و لا فتيلاً، فاستعظمت الاستماع له فضلاً عن الركون إليه، و استوحشت منه تنزهاً عن قبوله. فاحبس

١. (صلّى الله عليه وآله و سلّم) در نسخه چاپ يمن ديده نمی شود.

٢. نبيكم.

٣. في.

٤. المصابيح، (تمة المصابيح)، چاپ يمن، صص ٥٠٧-٥١٠.

أيها الإنسان عني مالك وإقطاعك وقضاءك حوائجي، فقد أدبنتني إذن خالف ناقصاً<sup>١</sup> و ولدتني عاقفاً قاطعاً، فوالله لو أن من قتلته<sup>٢</sup> من أهلي تُركا و ديالم على بُعد أنسابهم مني و انقطاع رحمهم عني لوجبت علي نصرتهم و الطلب بدمائهم، إذ كان منكم قتلهم ظلماً و عدواناً، و الله لكم بالمرصاد لما ارتكبتم من ذلك، و على الميعاد لما سبق فيه من قوله و وعده و وعيده، و كفى بالله جازياً و معاقباً و ناصرراً لأوليائه و منتقماً من أعدائه.

و كيف لا أطلب بدمائهم و أنام عن ثأرهم، و المقتول بالجوع و العطش و النكال و ضيق<sup>٣</sup> المحابس و ثقل الأغلال و عدو العذاب و ترادف الأتقال،<sup>٤</sup> أبي، عبدالله بن الحسن النفس الزكية و الهمة السنية، و الديانة المرضية، و الخشية و التقية<sup>٥</sup> شيخ الفواطم و سيد أبناء الرسل طراً، و أرفع أهل عصره قدراً، و أكرم أهل بلاد الله فعلاً؛ ثم يتلوه إخوته و بنو أبيه، ثم إخواني و بنو عمومتي، نجوم السماء، و أوتاد الدنيا، و زينة الأرض، و أمان الخلق، و معدن الحكمة، و ينبوع العلم، و كهف المظلوم، و مأوى الملهوف، ما منهم أحد إلا لو<sup>٦</sup> أقسم على الله لبرّ قسمه. فما أنسي من شيء فلا أنسى مصارعهم، و ما حلّ بهم من سوء مقدرتكم، و لؤم ظفركم، و عظيم إقدامكم، و قسوة قلوبكم، إذ جاوزتم قِتلة من كفر بالله إفراطاً، و عذاب من عاند الله إسرافاً، و مثله من جحد الله عتوّاً. و كيف أنساه و ما أذكره ليلاً إلا أقضّ عليّ مضجعي، و ألقني عن موضعي، و لا نهراً إلا أمرّ عليّ عيشي و قصر إليّ نفسي، حتّى لوددت أتيّ أجد السبيل إلى الاستعانة بالسباع عليكم فضلاً عن الناس و آخذ<sup>٧</sup> منكم حقّ الله الذي وجب<sup>٨</sup> عليكم، و أنتصر من ظالمكم؛ فأشفي غليل صدر قد كثرت بلائهُ، و أسكن قلباً جمّاً و ساوسه من المؤمنين، و أذهب غيظ قلوبهم و لو يوماً واحداً ثم يقضي الله فيّ ما أحبّ. و إن<sup>٩</sup> أعش فمدرك ثأري داعياً إلى الله على سبيل رشاد أنا و من اتبعني فسالك<sup>١٠</sup> قصد من سلف من آبائي و إخواني القائمين بالقسط، الدعاء<sup>١١</sup> إلى الحق؛ و إن أمت فعلى سنن ما ماتوا غير راهب لمصرعهم و لا راغب عن مذهبهم،<sup>١٢</sup> فلي بهم أسوة حسنة و قدوة هادية. فأول قدوتي منهم أمير المؤمنين رضوان الله عليه،<sup>١٣</sup> إذ كان ما زال

١. فقد أدبنتني أمتي أدباً ناقصاً..

٢. قتلتم..

٣. في ضيق..

٤. الأسواط..

٥. من لو..

٦. البقية..

٧. أوجب..

٨. عن الإس فآخذ..

٩. فإني..

١٠. فإني..

١١. عن هديهم..

١٢. و الدعاء..

١٣. صلوات الله عليه..

قائماً وقت القيام<sup>١</sup> مع الإمكان حتماً و النهوض لمجاهدة الجبارين<sup>٢</sup> فرضاً، فاعترض عليه من كان كالظلف مع الخف، و نازعه من كان كالظلمة مع الشمس، فوجدوا لعمر الله من حزب الشيطان مثل من وجدت، و ظاهرهم من أعداء الله مثل من ظاهره، و هم لمكان الحق عارفون، و بمواضع الرشد عالمون، فباعوا عظيم جزاء الآخرة بوالج<sup>٣</sup> عاجل الدنيا، و لذيد الصدق<sup>٤</sup> بغليظ مرارة الإفك. و لو شاء أمير المؤمنين لهدأت له و ركنت إليه بمحابة الناكثين، و إنجاد<sup>٥</sup> المضّلين، و موالاته المارقين. و لكن أبى الله و رسوله أن يكون للخائنين متخذاً، و لا للظالمين موالياً، و لم يكن أمره عندهم مشكلاً، فبدّلوا نعمة الله كفرة، و اتخذوا آيات الله هزواً، و أنكروا كرامة الله، و جحدوا فضيلة الله<sup>٦</sup> فقال رابعهم: «أنى تكون لهم<sup>٧</sup> الخلافة و النبوة» حسداً و بغياً، فقديماً ما حسد النبیون و آل النبیین الذين اختصهم الله بمثل ما اختصنا، و أخبر عنهم تبارك و تعالی فقال: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾ النساء ٥٤/٤، فجمع لهم المكارم و الفضائل و الكتاب و الحكمة و النبوة و الملك العظيم، فلما أبوا لإلتامادياً في الغي و إصراراً على الضلال جاهدهم أمير المؤمنين حتى لقي الله شهيداً رضوان الله عليه.<sup>٨</sup>

ثم تلاه الحسن سليل<sup>٩</sup> رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و شببيهه و سيّد شباب أهل الجنة إذ كلّ أهلها سادة فكيف بسيّد السادة،<sup>١٠</sup> فجاهد من كان أمير المؤمنين جاهده، و سكن إليه من المسلمين من كان شايعه من ذوي السابقة و أهل المؤثرة، فكان أول من نقض ما عقد له و نكث عمّا عاهده عمك عبيد الله بن العباس، حين اطمأن إليه، و ظنّ أن سريرته لله مثل علانيته، و جهه على مقدّمته في نحو من عشرين ألفاً من المسلمين، فلمّا نزل «مسكناً» من سواد العراق باع دينه و أمانته من ابن أكلة الأكباد بمائة ألف درهم و فرّق عسكره ليلاً و لحق بمعاوية،<sup>١١</sup> فدله على عورات عسكر ابن رسول الله و أطمعه في مبارزته بعد أن

١. حين القيام..

٢. الجبارين..

٣. بوانح.. وانح: بست و ناجيز

٤. الولاء و الصدق..

٥. بمحابة الظالمين و اتخاذ..

٦. فضيلة الله لنا..

٧. له..

٨. صلوات الله عليه..

٩. ابنه سليل..

١٠. سيّد السادات..

١١. مقايسة كند با: أساب الأشراف (محمودى)، ج ٣، صص ٣٧-٣٩ و ص ٥٠؛ (دورى) ج ٣، ص ٥١؛ تاريخ الطبرى،

ج ٥، صص ٦١٣-٦١٤؛ مقاتل الطالبين، ص ٦٤، (ط ٢، ص ٧٣) و به نقل از او الحدائق الوردية (نسخه دمشق) ج ١،

ص ١٠٢. (مصصح)

كانت نفسه قد أحيط بها، و ضاق عليه مورده و مصدره و ظنّ أن لا مطمع له حين استدرج و أمهل له. فارتحل الحسن بنفسه باذلاً لها في ذات الله و محتسباً ثواب الله، حتّى إذا كان بالمدائن و ثب عليه أخو أسد فوجأه في فخذ<sup>٢</sup> فسقط لما به و أيس الناس من إفاقته، فتبدّوا شيعياً و تفرّقوا قطعاً. فلما قصرت طاقته، و عجزت قوّته، و خذله أعوانه، سالم هو و أخوه معذورين مظلومين موتورين. فاستثقل اللعين ابن اللعين حياتهما و استطال مدّتهما فاحتال بالاغتيال لابن رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم حتى نال مراده و ظفر بقتله. فمضى مسموماً شهيداً مغموماً فقيداً. و غير شقيقه و أخوه و ابن أمّه و أبيه، شريكه في فضله و نظيره في سوءه على مثل ما انقرض عليه أبوه و أخوه حتّى إذا ظنّ أن قد أمكنته محبة الله من بوارهم و نصره الله من افتراءهم، دافعه عنها أبناء الدنيا و استدرج بها أبناء الطلقاء، فبعداً للقوم الظالمين، و سحقاً لمن أثر على سليل النبيّين و بقية المهديّين الخبيث ابن<sup>٣</sup> الأخبثين، و الخائن ابن<sup>٤</sup> الخائنين، فقتلوه و منعهو ماء الفرات و هو مبدول لسائر السباع، و أعطشوه و أعطشوا أهله و قتلوهم ظلماً، يناشدونهم فلا يُجابون و يستعطفونهم فلا يرحمون. ثم تهادوا رأسه إلى يزيد الخمرور و الفجور تقرّباً إليه، فبعداً للقوم الظالمين. ثم توجهت جماعة من أهل العلم و الفضل إلى سجستان في جيش<sup>٥</sup> فتذكروا ما حلّ بهم من ابن مروان فخلعوه و بايعوا الحسن<sup>٦</sup> بن الحسن<sup>٧</sup>، و رأسوا عليهم ابن الأشعث إلى أن يأتيهم أمره، فكان رئيسهم غير طائل و لا رشيد، نصب العداوة للحسن قبل موافاته، فتفرقت عند ذلك كلمتهم، و فلّ حدّهم، و مزّقوا كل ممزّق. فلما هزم جيش الطواويس احتالوا لجديّ الحسن بن الحسن فمضى مسموماً يتحسّى الحسرة، و يتجرّع الغيظ رضوان الله عليه<sup>٨</sup>. حتّى إذا ظهر الفساد في البرّ و البحر و شرى زيد بن علي صلوات الله عليهما نفسه، فما لبث أن قُتل، ثمّ صلب تمّ أحرق، فأكرم بمصرعه مصرعاً. ثمّ ما كان<sup>٩</sup> إلا طلوع إبنة يحيى ثائراً بخراسان<sup>١٠</sup> فقضى نحبه و قد أعذروا رضوان الله عليهما<sup>١١</sup>.

١. إذا صار.

٢. مقايسة كنيدي باء مقاتل الظالمين (ط، ص ١٧٢). تاريخ الطبري. ج ٤، ص ١٢١. و أنساب الأشراف (محمودي)، ج ٣، ص ٣٥ (مصحح)

٣. و ابن.

٤. في جيش إلى سجستان.

٥. و ابن.

٦. للحسن.

٧. مقايسة كنيدي باء كتاب المصايح (دار الكتب، شماره ٨١) ق ٦٦-٦٩، و الحدائق الوردية (نسخة دمشق)، ج ١، ص ١٣٥. (مصحح)

٨. صلوات الله عليه.

٩. ما راعهم.

١٠. يحيى صلّى الله عليه من خراسان.

و قد كان أخي محمد بن عبدالله دعا بعد زيد وابنه يحيى، فكان أول من أجابه و سارع إليه جدك محمد بن علي بن عبدالله بن عباس و إخوته و أولاده، فخرج - زعم -<sup>١٢</sup> يقوم بدعوته، حتى خدع بالدعاء إليه طوائف. و معلوم عند الأمة أنكم كنتم لنا تدعون، و إلينا ترجعون و قد أخذ الله عليكم ميثاقاً لنا، و أخذنا عليكم ميثاقاً لمهدينا محمد بن عبدالله النفس الزكية الخائفة التقية المرضية، فنكثتم ذلك و ادعيتم من إرث الخلافة ما لم تكونوا تدعونه قديماً و لا حديثاً، و لا ادعاه أحد لكم<sup>١٣</sup> من الأمة إلا تقولاً كاذباً،<sup>١٤</sup> فهذا أنتم الآن تبغون دين الله عوجاً، و نرية رسول الله قتلاً و اجتياحاً، و الأمرين بالمعروف صلباً و استباحاً، فمتى ترجعون و أتى تؤفكون، أو لم يكن لكم خاصة و للأمة عامة في محمد بن عبدالله فضلاً، إذ لا فضل يعدل فضله في الناس،<sup>١٥</sup> و لا زهد يشبه زهده، حتى ما يتراجع فيه إثنان و لا يتردد فيه مؤمنان، و لقد أجمع عليه أهل الأمصار من أهل الفقه و العلم في كل البلاد لا يتخالجهم فيه الشكّ و لا تفهم عنه الظنون. فما ذكر عند خاصة و لا عامة إلا اعتقدوا محبته، و أوجبوا طاعته، و أقرّوا بفضله، و سارعوا إلى دعوته، إلا ما كان من عناد أهل الإلحاد الذين غلبت عليهم الشقوة و غمصوا النعمة، و توقعوا النعمة من شيع أعداء الدين، و أفئدة المسلمين،<sup>١٦</sup> و جنود الضالين، و قادة الفاسقين، و أعوان الظالمين، و حزب الخائنين؛ و قد كان الدعاء إليه منكم ظاهراً، و الطلب له قاهراً، و بإعلان اسمه و كتاب إمامته على أعلامكم: «محمد يامنصور»، يُعرف ذلك و لا يُنكر، و يُسمع فلا يجهل، حتى صرفتموها إليكم و هي تخطب عليه، و كفحتموها عنه و هي مقبلة إليه، حين حضرتم و غاب، و شهدتم إبرامها و رأى قلّة رغبة ممن حضر، و عظم<sup>١٧</sup> جرأة ممن اعترض؛ حتى إذا حصلت لكم بدعوتنا و هدأت عليكم بخطبتنا، و قرّت لكم بنسبتنا؛ قالت لكم أجرامكم إلينا، و جنائتكم علينا إنها لا تتوطأ لكم إلا بإبادة خضرائنا،<sup>١٨</sup> و لا تطمئنّ لكم دون استئصالنا. فأغرا بنا جدك المتفرعن في قتلنا لاحقاً بإثرة فينا عند المسلمين، لؤم<sup>١٩</sup> مقدرة و رضاعة<sup>٢٠</sup> مملكة، حتى أخذه الله أخذ عزيز مقتدر، قبل بلوغ شفاء قلبه من فنائنا. و هيهات

١١. و قد أعدد صلوات الله عليهما.

١٢. بزعمه..

١٣. لكم أحد.

١٤. أشاره به اجتماع أبواء. (مصحح)

١٥. يعدل في الناس فضله.

١٦. و أفئدة المضلين.. به نظر مني رسد آنچه در متن مقاله آمده نیازمند تصحيح است. يا به: أفلة المسلمين و يا:

أفئدة المضلين.

١٧. عظيم.

١٨. خضرائنا.

١٩. ولؤم.

٢٠. و رضاعة.

لن يدرك الناس ذلك، و لله فينا خبيثة<sup>١</sup> لا بدّ من ظهورها، وإرادة لا بدّ من بلوغها. فالويل له، فكم من عين طال ما غمضت<sup>٢</sup> عن محارم الله و سهرت متهجدة لله، و بكت في ظلم الليل خوفاً من الله، قد اسحّها بالعبرات باكية، و سملها<sup>٣</sup> بالمسامير المحمّاة فألصقها بالجدران المرصوفة قائمة. و كم من وجه طال ما ناجى الله مجتهداً و عنا الله متخشعاً، مشوهاً بالعمد مغلولاً مقتولاً ممثولاً به معنوفاً. و بالله<sup>٤</sup> إن لو لم يلق الله إلا بقتل النفس الزكيّة أخي محمّد بن عبد الله رحمه الله<sup>٥</sup> للقيه بإثم عظيم و خطب كبير. فكيف و قد قتل قبله النفس اللقيّة أبي، عبد الله بن الحسن و إخوته و بني أخيه، و منعهم روح الحياة في مطابقه، و حال بينهم و بين خروج النفس في مطاميره. لا يعرفون الليل من النهار و لا مواقيت الصلاة إلا بقراءة أجزاء القرآن تجزئة لما عانوا من دراسته في آناء الليل و النهار حين الشتاء و الصيف، حال أوقات الصلوات قرماً منه إلى قتلهم، و قطعاً لأرحامهم، و تيرةً لرسول الله فيهم، فولغ في دمائهم ولغان الكلاب،<sup>٦</sup> و ضريّ بقتل صغيرهم و كبيرهم ضراوة الأسود،<sup>٧</sup> و نهم بهم نهم الخنزير، و الله له و لمن عمل بعمله بالمرصاد.

فلما أهلكه الله قابلتنا أنت و أخوك الجبار الفظّ الغليظ العنيد<sup>٨</sup> بأضعاف فتنته و إحتذاءً بسيرته قتلاً و عذاباً<sup>٩</sup> و تشريداً و تطريداً. فأكلتمانا أكل الرباء حتّى لفظتنا الأرض خوفاً منكما، و تأبدينا في الفلوات هرباً منكما، فأنسنت بنا الوحوش و أنسنا بها، و ألفتنا البهائم و ألفتناها. فلو لم يجترم أخوك<sup>١٠</sup> إلا قتل الحسين بن علي و أسرته بفجّ، لكفى بذلك عند الله وزراً عظيماً، و سيعلم و قد علم ما اقترف، و الله مجازيه و هو المنتقم لأوليائه من أعدائه. ثم امتحننا الله من بعده بك، فحرصت على قتلنا و طلبت من قرّ عنك منّا، لا يؤمنك منهم<sup>١١</sup> بُعد دار و لا نأي جار، تتبعهم حيلك و كيدك حيث سيروا من بلاد الترك و الديلم، لا تسكن نفسك و لا يطمئن قلبك دون أن تأتي عن آخرنا، و لا تدع صغيرنا و لا ترثي لكبيرنا، لئلا يبقى داع إلى حقّ و لا قائل بصدق و لا أحد من أهله.<sup>١٢</sup> حتّى أخرجك الطغيان و حملك الشنئان<sup>١٣</sup> أن أظهرت بغضة أمير المؤمنين و أعلنت بنقصه و قرّبت مبغضيه، و أدنيت

١. خبيّة.. ٢. غمضت..

٣. و سمرها.. ٤. غمضت..

٥. و تالله.. ٦. الكلب..

٧. العنيد الفظّ الغليظ.. ٨. قتلاً و عدواناً..

٩. فلو لم تجترم أنت و أخوك.. ١٠. لا يؤمنهم منك..

١١. و لا قائل بصدق من أهله.. ١٢. الحسد و الشنئان..

١٣.

شانئیه حتی اربیت علی بنی اُمیة فی عداوته، و أشفیت غلّتهم فی تناوله، فأمرت بکرب قبر الحسين صلّی الله علیه و تعمیة موضعه و قتل زوّاره و استئصال محبّیه، و توعدت فیهِ<sup>١</sup> و أرعدت و أبرقت علی ذکره؛ فوالله لقد كانت بنو اُمیة الذین وصفنا آثارهم مثلاً لکم، و عددنا مساویهم احتجاجاً علیکم علی بعد أرحامهم أرف بنا منکم، و أعطف علینا قلوباً من جمیعکم، و أحسن استبقاء لنا و رعیة من قرابتکم. فوالله ما بأمرکم خفاء و لا بشأنکم امتراء. و لمّ لا نجاهد و أنت معتکف علی معاصی الله صباحاً مساءً، مغتوراً بالمهلة آمنأ من النقمة، و اثقاً بالسلامة، تارة تغری بین البهائم بمناطحة کبش و مناقرة دیک و مخارشة<sup>٢</sup> کلب، و تارة تفترش الخصیان و تأتي الذکران، و تترك الصلوات<sup>٣</sup> صاحياً<sup>٤</sup> و سکران. ثم لا یשغلك ذلك عن قتل أولیاء الله و انتهاک محارم الله.<sup>٥</sup>

و آمنأ ما دعوتنی الیه من الأمان و بذلت لی من الأموال فمثلی لا تتثنی الرغائب عزمه،<sup>٦</sup> و لا تنحلّ لخطیر همّته، و لا یبطل سعياً باقیاً علی الأيام أثره، و لا یترک<sup>٧</sup> جزیلاً عند الله أجره بمالٍ فان و عارٍ باقی، هذه صفقة خاسرة و تجارة بائرة. أستعصم الله منها و أسأله أن یجیرنی<sup>٨</sup> من مثلها بمنّته و طوله، فأبیع المسلمین و قد سمت إلیّ أبصارهم، و انبسطت نحوی آمالهم بدعوتی، و اشرأبت أعناقهم نحوی. إتی إذأ لدنئی الهمة، لنییم الرغبة، ضیق العطن؛ هذا و الأحکام مهملّة، و الحدود معطلّة، و المعاصی مستعملة، و المحارم منتهكة، و دین الله محقور، و بصیرتی مشحوزة و حجة الله علیّ قائمة فی إنکار المنکر، فأبیع خطر مقامي بمالکم، و شرف موقفي بدراهمکم، و ألبس العار و الشنار بمقامکم لـ ﴿قَدْ ضَلَلْتُ إِذَا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ﴾ [الأنعام ٥٦/٦] و والله ما أکلی إلا الجشب، و ما لباسی إلا الخشن، و لا شعاری إلا الدرع، و لا صاحبی إلا السیف، و لا فراشی إلا الأرض، و لا شهوتي من الدنيا إلا لقائکم و الرغبة إلی الله فی مجاهدتکم، و لو موقفاً واحداً إنتظار إحدى الحسنین فی ذلك کلّه من ظفر أو شهادة.

و بعد، فإن لنا علی الله وعداً لا یخلفه، و ضماناً سوف ینجزه، حیث یقول: ﴿وَعَدَ اللَّهُ

١. و أوعدت زالزید.

٢. محارشة.

٣. الصلاة.

٤. در نسجاً، جناب یمن ابن جمالات نیز آمده است: فسبحان الله ما أعظم جلله. و أكبر أناته عنک و عن أمثالک. و لکنّه تبارک و تعالی لا یعجل بالعقوبة، و کیف یعجل و هو لا یخاف الموت و هو شدید العقاب.

٥. فأمناً.

٦. عزمه.

٧. و لا یترک.

٨. أن یجیدنی.



الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفْنَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ  
 وَ لَيَمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ  
 بِي شَيْئًا<sup>۱</sup> |النور ۵۵/۲۴| و هو الذي يقول: ﴿وَأُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي  
 الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ |القصص ۵/۲۸|<sup>۲</sup>

۱. در نسخه جناب یمن ادامه آیه هم آمده: وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ.

۲. اخبار رنج، جناب یمن، صص ۸۴-۷۵.

۳. به علت طولانی شدن مقاله و حجم زیاد منابع آن از جناب منابع عربی و لاتینی که مورد استفاده و استناد مصحح و مؤلف محترم دکتر ماهر جرار بوده است صرف نظر کردیم. هفت آسمان.

